



IRNA



کشتی «تدبیر و امید» به سوی کدام ساحل می‌رود؟
دولت وحدت ملی و تناقض هایش، نگاهی به کابینه‌ی روحانی
تراژدی سوریه و لودگی امپریالیست‌ها
اسلاوی ژیتک: توجیه‌گر فازِ سوسیال دموکراتیکِ سیریزا

شرح تصویر روی جلد:

حسن روحانی رئیس جمهوری ایران و کریستین لاگارد رئیس صندوق بین المللی پول سه شنبه دوم مهرماه در حاشیه نشست مجمع عمومی سازمان ملل در نیویورک دیدار کردند. خبرگزاری ایرنا درباره مذاکرات روحانی و لاگارد گزارش داد که رئیس جمهور ایران در این دیدار با اشاره به اجرای قانون هدفمندی یارانه‌ها و بازنگری و حل و فصل مشکلات مرحله اول اجرای این طرح در دولت جدید، بر برنامه‌ریزی و زمینه‌سازی برای اجرای مرحله دوم آن تاکید کرد .

در زمان دولت احمدی نژاد نیز کریستن لاگارد از اجرای طرح حذف تدریجی یارانه ها (با اسم رمز هدفمندی) تقدیر و تشکر کرده بود و نحوه اجرای آن در ایران را به عنوان الگویی مناسب برای کشورهای جهان به ویژه کشورهای نفت خیز منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا برشمرده بود.

Mobareze Tabaghati (Class Struggle)

Marxist Voice of Workers and Youth in Iran

Mobareze@mobareze.org

Editorial Board: Hamid Alizadeh, Arash Azizi
and Soroush Dashtestani

Issue 11- May 2013

<http://www.mobareze.org>

<http://www.marxist.com/Iran>

Contact Mobareze organizers abroad:

UK (Headquarters abroad)-Hamid Alizadeh

hamid@marxist.com

Scandinavia – Soroush Dashtestani

0046729118578 – soroush@activist.com

North America – Arash Azizi – 0016478533131

arash@azizy.org

شناسنامه نشریه مبارزه طبقاتی

صدای مارکسیستی کارگران و جوانان ایران

Mobareze@mobareze.org

هیئت سردبیری: سروش دشتستانی، آرش عزیزی و حمید علیزاده

<http://www.mobareze.org>

با رفقای سازمان دهنده ی «مبارزه طبقاتی» در خارج از کشور تماس بگیرید:

دفتر مرکزی / انگلستان: حمید علیزاده

hamid@marxist.com

اسکاندیناوی: سروش دشتستانی

Soroush@activist.com

شماره تماس: ۰۰۴۶۷۲۹۱۱۸۶۷۸

امریکای شمالی: آرش عزیزی

arash@azizy.org

شماره تماس: ۰۰۱۶۴۷۸۵۳۳۱۳۱

همیشه منتظر نظرات و انتقادات شما هستیم. «مبارزه طبقاتی» را نشریه خودتان بدانید و برای آن بنویسید.



شده‌اند امتیازاتی اولیه به دست آورند، مثل لغو شمار کوچکی از تحریم‌ها (مثلا تحریم کشتی‌رانی توسط دادگاه اروپا) و لحن مثبتی که بیشتر رهبران غربی نسبت به دولت جدید اتخاذ کرده‌اند. کار به جایی رسیده که دولت اواما رسماً گفته حاضر به دیدار با روحانی در اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل در نیویورک هست. احتمال این که روحانی و اواما به طور «اتفاقی» دیدار کوتاهی در دالان‌های سازمان ملل داشته باشند وجود دارد. وزیر امور خارجه‌ی روحانی، محمد جواد ظریف، البته از زبده‌ترین دیپلمات‌های بورژوازی تاریخ ایران (قبل و پس از انقلاب) است که به واسطه‌ی سه دهه زندگی در آمریکا و سال‌ها کار در نمایندگی دائم ایران در سازمان ملل (نیویورک) در دنیای دیپلماسی شناخته‌شده است.

بیهوده نیست اگر بگوییم این روزها روزنه‌هایی از امید در دل بخش‌های وسیعی از مردم ایران ایجاد شده است یا حداقل نفس‌های راحتی کشیده شده است. هنوز دو ماه از آغاز ریاست‌جمهوری حسن روحانی نگذشته است که او تغییراتی ملموس (گرچه اندک) به میان آورده است.

نتیجه‌ی مجموعه‌ای از این عوامل، پایین آمدن چشمگیر قیمت دلار و یورو است که تأثیری ملموس بر زندگی مردم دارد. این البته در نتیجه‌ی مجموعه‌ای از تحولات دیپلماتیک و رفع فعلی خطر جنگ علیه سوریه است و معلوم نیست چقدر دائمی باشد خلاصه این که بخش‌های گسترده‌ای از توده‌ی مردم (بخصوص طبقات متوسط) احساس می‌کنند فضای تنفس کمی باز شده است، سرکوب فرهنگی-سیاسی قرار است کاهش یابد و وضع اقتصادی‌شان نیز نسبت به نابودی و بدبختی عظیمی که در دو سه سال گذشته شدت گرفته، بهبود خواهد یافت.

اقداماتی فوری کمی از در هم برهمی اوضاع اقتصاد کاسته است. مثلاً ترخیص کالاها از گمرک منظم‌تر شده است، بانک‌ها به سمت تسهیل گذاشتن سرمایه در اختیار سرمایه‌گذاران هل داده شده‌اند و دولت حرف‌هایی در ورد کنترل قیمت‌ها زده است. (گرچه هنوز اتفاق مشخصی در این زمینه نیافتاده است. بر اساس گزارش بانک مرکزی، نرخ تورم مواد خوراکی در هفته‌ی اول شهریور ماه سال ۹۲ نسبت به همین مدت در سال قبل به ۵۶/۳ رسیده است.)

اما سوال این‌جا است که ماه غسل با روحانی چه پشتوانه‌ای دارد و تا چه زمانی به طول خواهد انجامید؟

نسرین ستوده، از مشهورترین زندانیان سیاسی ایران، به همراه جمعی دیگر از زندانیان اصلاح‌طلب آزاد شده‌اند. پرونده‌ی موسوی و کروبی به شورای عالی امنیت ملی سپرده شده که دبیر جدید آن، شمخانی، گرچه اصول‌گرا است قبلاً سال‌ها وزیر دفاع خاتمی بوده. بعید نیست این دو به زودی آزاد شوند.

در مورد روحانی، اولین نکته‌ای که باید به آن توجه کنیم بادهای محکمی است که در بادبان او می‌وزد. او یکی از ریش سفیدترین و محافظه‌کارترین چهره‌های تاریخ جمهوری اسلامی است که بیشتر در مقام‌های امنیتی و پشت صحنه بوده است. این است که مسیرش را بیهوده انتخاب نمی‌کند. مسیر کنونی روحانی از حمایت کامل خامنه‌ای برخوردار است. همین است که او را چهره‌های حاشیه‌ای جناح تندروی بسیجی-سپاهی اگر هم هارت و پورتنی علیه دولت روحانی بکنند، تأثیر چندانی ندارند و ثانیاً می‌بینیم که کابینه‌ی او با پذیرش تقریباً کامل مجلس تحت کنترل اصول‌گرایان مواجه شد.

از پیش معلوم است که دولت جدید قصد دارد فضای فرهنگی را کمی باز کند و تندروهایی که در زمان احمدی‌نژاد زمامدار شده بودند مهار کند. باز شدن خانه‌ی سینما شاید یکی از اولین نمودهای این واقعیت باشد. گرچه گوش دادن به مصاحبه‌های بسیاری وزرای دولت جدید نشان می‌دهد که قضیه فقط محدود به سینما نیست.

شیوه‌ی برخورد دولت در سیاست خارجی از زمین تا آسمان تفاوت کرده است. دیگر خبری از ماجراجویی‌های سبک احمدی‌نژاد نیست. تیم دولت روحانی استراتژی جمهوری و موفق

چنان که در ابتدای انتخاب روحانی نوشته بودیم خامنه ای و ریش سفیدهای نظام «امیدوارند شخصی مثل روحانی از یک طرف از کلافگی مردم از امثال احمدی نژاد بکاهد و از سوی دیگر از سیطره‌ی کنترل خامنه‌ای و طیف رهبری خارج نشود.»

همین است که دولت روحانی فعلا با پشتیبانی وسیعی در میان طیف‌های مختلف جمهوری اسلامی روبرو است. در واقع می‌توان بدون اغراق گفت که در طول شانزده سال اخیر، هیچ دولتی مثل «دولت تدبیر و امید» از پشتیبانی گسترده‌ی طیف‌های مختلف حکومتی برخوردار نبوده است.

نکته‌ی دیگر این است که پس از سرکوب جنبش سال ۸۸، توده‌های ایران چند سال سیاه را پشت سر گذاشته‌اند. سال‌هایی پر از سرکوب و خفقان از یک سو و ویرانی اقتصادی، از جمله به لطف تحریم‌های امپریالیستی، از سوی دیگر. به قول معروف، آن‌ها به مرگ گرفته شده‌اند تا امروز به تب راضی شوند. هرج و مرج و تلخی چند سال گذشته باعث شده بیشتر مردم از حتی یک جرعه هوای تازه و یک میلیمتر فضای باز و یک درجه امکان بهبود اوضاع استقبال کنند

با این همه اما ماهِ غسل روحانی و شرکای دولت «وحدت ملی» دیری نخواهد پایید. امروز او شاید از بعضی جهات شرایطی مناسب داشته باشد. هم رضایت عمومی مردم را با خود دارد و هم بخش‌های مختلف نظام و طبقه‌ی حاکمه تا حدود زیادی پشت او متحد شده‌اند. در صحنه‌ی خارجی نیز غربی‌ها پیرو سیاست‌های پراگماتیک خود نسبت به تفاوت عظیمی که این چهره‌ی جدید با چهره‌ی احمدی نژادها دارد واکنش مثبت نشان داده‌اند. از طرف دیگر، در ماجرای سوریه، پیروزی دیپلماتیک روسیه و بشار اسد فضا را برای پیشبرد دیپلماسی هسته‌ای و عبور احتمالی از بن‌بست موجود به نفع جمهوری اسلامی و دولت روحانی مساعدتر از گذشته نموده است.

اما فعلا هر چقدر بادهای مساعد در بادبان کشتی «تدبیر و امید» روحانی بوزند، آب‌های پیش روی او متلاطم تر از این است که ناخدا بتواند به ساحل آرامش برسد.

مشکل این‌جا است که روحانی با تناقضات بنیادین نظام جمهوری اسلامی از یک سو و سرمایه‌داری بیمار ایران از سوی دیگر روبرو است.

یکی از تناقضات مهم جمهوری اسلامی این است که دولتی دیکتاتوری با مشخصه‌های آن از یک طرف سازگار با جامعه‌ی امروز ایران نیست و از طرف دیگر مختصاتی را ندارد که اصلاح

ساده‌ی آن از درون و تبدیلیش به دولت دموکراتیک بورژوازی، بی‌بحران و انفجار، ممکن باشد. دیکتاتوری عقیدتی -مذهبی جمهوری اسلامی قوانین غریب ریزی برای زندگی مردم تعیین کرده است. فرهنگ و حیظه‌ی عمومی را به شدت تحت سیطره‌ی خود محدود کرده است و زنان را به زندگی با شرایطی مجبور کرده که بی اغراق در هیچ کجای دیگر جهان، در جامعه‌ای با طول و عرض ایران، نمونه ندارد. از سوی دیگر اما، جمهوری اسلامی شاهد رشد و مدرنیزاسیون وسیع جامعه‌ی ایران در سه دهه‌ی اخیر بوده است. همین است که متولدین همین نظام، انگار ماموریتی تاریخی دارند که گورکنان آن نیز باشند چرا که منافع جوانان و زنان ایران امروز هیچ ربطی به منافع دار و دسته‌های حکومتی ندارد.

سپس به دومین مجموعه تناقضات مهم پیش روی روحانی می‌رسیم و آن تناقضات مختصات سرمایه‌داری ایران در شرایط کنونی جهانی است. اگر کشوری مانند چین توانسته در دو دهه و اندی پیش راه رشد را طی کند این به برکت دوره‌ای از شکوفایی اقتصادی سرمایه‌داری و گسترش وسیع اقتصاد جهانی و بوده است. استثمار فوق‌العاده‌ی نیروی کار صدها میلیونی این کشور توانست عروس افزایش تقاضا در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته شود و دوره‌ای از ثبات را برای دولت دیکتاتوری حاکم در این کشور به میان آورد. بنیان‌های این ثبات اما چند سالی است، بخصوص پس از بحران اقتصادی ۲۰۰۸، که به لرزه در آمده‌اند. هیچ بعید نیست که شی ژین‌پینگ، رئیس جمهور تازه به قدرت رسیده در چین، با تیان آن منی دیگر روبرو شود که این بار فرجامی متفاوت بیابد.

ولی سرمایه‌داری ایران با هیچ یک از این شرایط مساعد روبرو نیست. بر خلاف سرمایه‌داری چین که روی دوش صنایع و طبقه کارگری ساخته شد که در دوران طولانی اقتصاد غیرسرمایه‌داری ملی شده مائویی پا گرفته بودند، سرمایه‌داری ایران بیمار، نامنظم و بحران زده است. مهم‌تر اما این‌که اقتصاد جهانی امروز نه در دوران رشد که در دوران رکود است.

شش سال از بحران عظیم اقتصادی که در سال ۲۰۰۸ در گرفت می‌گذرد و چشم‌اندازهای بورژوازی جهانی برای ثبات اقتصادی و سیاسی در هیچ کجا مناسب نیست. این خطوط در زمانی نوشته می‌شوند که واهمه‌ی بزرگی از احتمال رکود در اقتصادهای رو به رشد (چین، برزیل، هند، اندونزی و غیره) در جریان است. در این شرایط راه‌حل‌های اقتصادی روحانی و شرکا کدامند؟



باز می‌شوند شاید ندانند که «هر بسیجی، عواقبی غیرمنتظره دارد.»

از سوی دیگر، طبقه‌ی کارگر علیه اقدامات راست‌گرایانه‌ی دولت روحانی در حوزه‌ی اقتصاد و در دفاع از نان سر سفره‌اش به میان خواهد آمد. نکته‌ی جالب در مورد وضعیت کنونی این است که حتی این امکان وجود دارد که بر خلاف روند معمول ایران در سالیان گذشته، این طبقه‌ی کارگر باشد که این بار پیشواز اعتراض اجتماعی شود. بعید نیست فریاد این طبقه باشد که کشتی روحانی را به سمت چپ شدن پیش برد. چنین تحولی به راستی سرنوشت‌ساز خواهد بود چرا که هیچ نیرویی قادر به مقاومت در مقابل نیروی اجتماعی طبقه‌ی کارگر، بخصوص وقتی که با نیروی حرکت دموکراسی‌خواهانه‌ی توده‌های ایران همگام شود، نخواهد بود.

مارکسیست‌ها وظیفه دارند در همه حال حقیقت را برای توده‌های مردم بگویند و تعریف کنند. امروز آنان که در عرشه‌ی کشتی «تدبیر و امید» پرسه می‌زنند شاید محو شرایط مساعد بلافصل دور و بر خود شوند. اما مارکسیست‌ها وظیفه دارند خود را به بالای بلندترین بادبان برسانند و آن‌چه لاجرم از راه خواهد رسید بگویند.

درست فردای پیروزی روحانی بود که نوشتیم: «شادی‌های این یکی دو روز که تمام بشود، مشکلات و تناقضات بنیادین اجتماعی می‌ماند که جنبش توده‌های ایران باید به آن‌ها بپردازد. مارکسیست‌ها این روزها باید بیش از همیشه یک نصیحت لنین را آوازه‌ی گوش خود کنند: «صبورانه، توضیح دهید». امروز ما چشم‌اندازهای انقلابی خود را صبورانه به میان توده‌ها می‌بریم. تجربه‌ی واقعی آن‌ها است که ورق را برمی‌گرداند و گوش‌هایی شنوا برای برنامه‌ی سوسیالیستی ما پیدا می‌کند. مبارزه ادامه دارد!»

این خطوط امروز بیش از همیشه حقیقت دارند. جامعه‌ی ایران امروز بیش از هر چیز به مارکسیست‌هایی صبور احتیاج دارد که نیروی خود را در چند سال آینده آماده کنند. با هر یک درجه که فضا گشوده شود، جای کار بیشتری برای توضیح حقایق و ساختن نیرو ایجاد می‌شود. الان است که باید گروه‌های بحث و مطالعه را تشکیل داد، نشریات مختلف دانشجویی و کارگری را گسترش داد، بحث سیاسی در هر دانشگاه و کارخانه و محله راه انداخت.

وظایف سنگینی پیش روی ما قرار دارد. «مبارزه طبقاتی» تمام نیروی ناچیز خود را وقف این راه می‌کند. و از دل همین راه است که این نیرو روزی دیگر آنقدرها هم ناچیز نخواهد بود.

با نگاهی به تیم اقتصادی روحانی، دولت او را می‌توان از نظر اقتصادی بدون اغراق راست‌گراترین دولت تاریخ جمهوری اسلامی دانست. فردی که به عنوان مشاور اصلی اقتصادی او برگزیده شده، مسعود نیلی، میلتون فریدمنی ایرانی است و «حلقه‌ی نیاوران» که امروز بیش از هر زمانی به دولت نزدیکند، چیزی معادل «پسران شیکاگو» هستند، یعنی همان درس‌خوانده‌های فریدمن در دانشگاه شیکاگو که در کشورهای مختلف آمریکای لاتین به قدرت رسیدند و با اجرای سیاست‌های بازار آزاد، به ویرانی صنایع این کشورها و وضع طبقه‌ی کارگر آن‌ها انجامیدند.

اظهارات اقتصادی رفسنجانی در این روزها واقعا جالب است. او، که توافقش با خامنه‌ای پس از مرگ خمینی بنیان حرکت اقتصاد ایران به سوی هر چه بیشتر بازار آزادی شدن بود، اخیرا گله از «تندروهایی» می‌کرد که از همان اوایل انقلاب (و حتی در میان اعضای «شورای انقلاب») خواهان «ملی‌سازی شرکت‌های بزرگ» بودند. رفسنجانی در عوض مدعی شد که حتی در زمان حکومت محمد، پیامبر اسلام، در مدینه و دوران خلافت علی، اولین امام شیعیان، هم، «اقتصاد در دست مردم» بوده است و اینگونه از خصوصی‌سازی بیشتر و «کاهش تصدی‌گری دولت» دفاع کرد. طرفه آن‌جا که حکومت علوی که زمانی توسط امثال شریعتی‌ها مدینه‌ای کم و بیش سوسیالیستی دانسته می‌شد که در آن «مستضعفین» قدرت داشتند، امروز توسط رفسنجانی‌ها به عنوان الگویی برای خصوصی‌سازی و سرمایه‌داری تبلیغ می‌شود!

بله، روحانی شاید بتواند با ظریف‌کاری دیپلماتیک، تحریم‌ها را کاهش دهد. اما سیاست‌های بازار آزادی که او می‌خواهد دنبال کند، و برداشتن تحریم‌ها اتفاقا به آن‌ها کمک هم می‌کند، در میان مدت نتایجی مبرهن دارند: افزایش بیکاری، تعطیلی صنایع، بی‌حقوقی کارگران، قطع خدمات و یارانه‌های دولتی که بسیاری از توده‌های مردم (بخصوص بیکاران) به آن‌ها متکی هستند.

بر این دو بنیان فوق‌الذکر است که ماه غسل روحانی خاتمه خواهد یافت. (گرچه زمان این خاتمه معلوم نیست و لزوما قرار نیست در طول یکی دو سال آینده باشد.) کارگران، جوانان و زنان و بخش‌های مترقی جامعه‌ی ایران با باز شدن فضا، آرام آرام دوباره به تحرک در می‌آیند. «کف مطالبات» دوباره بالا می‌رود و بسیار فراتر از آن‌چه روحانی بتواند یا بخواهد بیاورد حرکت می‌کند. خواست تغییرات واقعی دموکراتیک و آزادی بیان و اندیشه دوباره به طور جدی نیرو بسیج می‌کند. آن اصلاح‌طلب‌های حکومتی که امروز با سخاوتمندی خواهان فضای





طیب نیا در سال ۱۳۷۲ با ارائه رساله دکتری خود با عنوان «تورم ساختاری در ایران» مدرک دکترای خود را از دانشگاه تهران دریافت کرده است.

طیب نیا در دولت احمدی نژاد به معاونت برنامه ریزی رسید. احمدی نژاد با توصیه داوودی تلاش کرد برنامه چهارم توسعه را که با گرایش لیبرال‌ها نوشته شده بود تغییر دهد که طیب نیا حاضر نشد این کار را انجام دهد و بعد هم به دلائل دیگری دولت را ترک کرد.

در همین حلقه نیاوران می توان به محمدباقر نوبخت اشاره کرد که او نیز در دولت فعلی به معاونت برنامه ریزی و نظارت راهبردی برگزیده شده است.

و سرانجام این دولت را برخی «دولت اتاق بازرگانی» نیز نامیده اند چرا که رییس دفتر دولت روحانی، محمد نهاوندیان، رئیس اتاق بازرگانی ایران است. اتاق بازرگانی ایران اصلی ترین نهاد تجاری کشور است که در اختیار جناح مولف (جناح بازاری ها) از احزاب اصول‌گرای سنتی می باشد.

اتاق بازرگانی یا همان اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی ایران که هدف خود را ایجاد هماهنگی و همکاری بین بازرگانان و صاحبان صنایع و معادن معرفی می کند، ۶۰ نماینده دارد که ۴۰ نماینده آن از بخش خصوصی و ۲۰ نماینده آن از طرف دولت انتخاب می‌شوند. اتاق بازرگانی ایران نزدیک به ۲۰ هزار عضو در سراسر ایران دارد و داشتن کارت عضویت این اتاق و حداقل سه سال سابقه فعالیت اقتصادی از شرایط شرکت در انتخابات آن است.

جدا از اعضای اقتصادی کابینه بهتر است نگاهی به برخی اعضای دیگر آن هم داشته باشیم. پورمحمدی وزیر دادگستری دولت اعتدال از اعضای کمیته مرگ اعدام‌های دست‌جمعی سال ۱۳۶۷ بوده که نقش مستقیمی در اعدام مخالفین ایفا نموده است. اگر چه معمولاً وزارت دادگستری، وزرات خانه ای تشریفاتی است اما سپردن آن به شخصی با این سوابق از سرکوبگری به نوعی اعلام این به جامعه است که این دولت در کنار لبخند، چماق را هم به وقتش استفاده خواهد کرد.

علوی به عنوان وزیر اطلاعات هیچ گاه شخص مطرحی نبوده و اساساً هرگز در وزارت اطلاعات کار نکرده است. تنها سابقه ی نیمه امنیتی وی ریاست بر سازمان سیاسی-عقیدتی ارتش است. انتصاب چنین شخصی بر بالای این وزارتخانه می تواند نشان این باشد که رییس جمهور خود می خواهد بر وزارت اطلاعات احاطه داشته باشد این امر با توجه به سوابق طولانی امنیتی - اطلاعاتی روحانی کاملاً واقعی به نظر می رسد.

کابینه روحانی را باید نمونه‌ای از سناریوی «دولت وحدت ملی» دانست و از همین منظر به تحلیل‌اش نشست. این کابینه ترکیبی از کارگزاران مرید رفسنجانی، اصلاح طلب‌ها و اصول‌گرایان میانه است. در این «دولت وحدت ملی» تنها گروهی که سهمی ندارد، بورژوازی نوظهور احمدی نژاد است که در این هشت سال همه تلاش خود را برای بر هم زدن ترکیب سنتی اشرافیت و ایجاد اشرافیتی جدید از دوستان خویش به کار بست. معدل بالای سنی کابینه نشان از آن دارد که روحانی ترکیبی از قدیمی ترین و کارکشته ترین کارگزاران طبقه حاکم پس از انقلاب را به میدان آورده است.

با نگاهی به اعضای کلیدی کابینه روحانی در می یابیم که وی تیمی کاملاً دست راستی و طرفدار بازار آزاد برای اداره امور اقتصادی برگزیده است. روحانی وزرات «صنعت ، معدن و تجارت» را به محمد رضا نعمت زاده سپرده است که از مدیران ارشد سازمان صنایع دفاع و شرکت توانیر در دولت میرحسین موسوی بود و در تمام هشت سال ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی وزارت صنایع را برعهده داشت. تا قبل از دولت هاشمی اکثریت صنایع ایران دولتی بودند. نعمت زاده بود که در دوران هاشمی رفسنجانی روند خصوصی سازی صنایع ایران را شروع کرد و شدت بخشید. امری که در دولت‌های خاتمی و احمدی نژاد نیز ادامه یافت.

وزیر اقتصاد دولت، طیب نیا را می توان از اعضای اقتصاددانان حلقه نیاوران دانست که در دوران رفسنجانی و به سرکردگی محمد طیبیان فعالیت کردند. برنامه اول و دوم و سوم توسعه توسط این حلقه‌ی فکری تدوین شد. حلقه‌ی نیاوران گرایش‌ی کاملاً لیبرالیستی در میان اقتصاددانان ایرانی است.



این وضعیت طبقه کارگری است که بخش عظیمی از آن با توجه به وعده ها و نقل و انتقال به دولت جدید انتظار و توقع گشایش و بهبود در شرایط خود دارد. اگر چه دولت نماینده کارگران نیست و اساسا به منافع آنان متعهد نیست، اما دیدن حجم عظیمی از خشم، فقر و استیصال در بین کارگران برای این نودولتان هم ترسناک است. جامعه فقیر ایران، جعبه باروتی است که باید مواظب انفجارش باشند. روحانی نیز با تجربه از تاریخ دریافته است که سرکوب و تهدید همیشه نتیجه بخش نیست. دولت روحانی تحت فشار تحریم ها و بحران اقتصادی موجود ناتوان از حل یا کاهش قابل توجه مشکلات عمیق جامعه فقیر ایران مانند تورم، بیکاری و دستمزدهای پایین است.

در دوران رکود و بحران فعلی حتی با فرض نبود تحریم ها، رشد اقتصادی مطلوب به صدها میلیارد ها دلار سرمایه گذاری خارجی در صنایع مختلف ایران نیاز دارد که از عهده سرمایه داری جهانی در شرایط بحران زده فعلی بر نمی آید. به عنوان نمونه صنعت نفت به عنوان اصلی ترین منبع درآمد اقتصادی در ایران، برای بازسازی و تامین سهمیه خود در بازار نفت جهانی به ۲۲۳ میلیارد دلار سرمایه گذاری نیاز دارد.

این دولت می تواند در برهه هایی با استفاده از پول نفت به توزیع بیشتر کالاهای ضروری اقدام کند و قیمت ها را اندکی پایینتر بیاورد اما نخواهد توانست روند پایداری از بهبود اوضاع رفاهی مردم را تضمین نماید. بنابراین تنها اقدام این دولت استفاده از مسکن های موقت به شکل برخی سوبسیدها خواهد بود و در صورت شورش، قیام های شهری و اعتصاب همچون گذشته مشت آهنین به کار خواهد رفت.

از طرف دیگر جو عمومی جامعه از یاس و سرخوردگی ماه های قبل از انتخابات خارج شده است و اعتماد به نفس در مطالبه خواست های معیشتی و سیاسی مشهود است. این امید و سرزندگی نسبی در شادی های بعد از پیروزی روحانی یا تیم ملی فوتبال مشهود بود. همچنین طبقه حاکم این با دور جدیدی از اعتصابات کارگری نیز مواجه است. اعتصابات که عموما بابت پرداخت نشدن دستمزدها و بیکار سازی های ناشی از بحران اقتصادی موجود شکل می گیرند و گسترش می یابند. تنها در همین دو ماه اخیر اعتصابات کارگری در فولاد زاگرس کردستان، هفت تپه و عسلویه نشان از اوج گیری نبردهای طبقاتی در ماه های پیش رو دارد.

از دیگر سو، گر چه بخش هایی از سرمایه داری در این تحریم بالاترین سودها را به جیب زده اند (مثلا وارد کنندگان کالا یا برخی دلانان نفت)، اکثریت عددی طبقه سرمایه دار فعلی از شرایط اقتصادی و سودآوری سرمایه به شدت ناراضی است. رشد اقتصاد ایران در سال ۹۱ منفی سه درصد بوده است که نشان از بحران برای کلیت سرمایه داری ایران دارد.

روحانی برای وزارتخانه هایی از کابینه که مستقیما با توده مردم برخورد و ارتباط بیشتری دارند از چهره هایی با سوابق امنیتی استفاده کرده است. استفاده از رحمانی فضلی برای وزارت کشور که سابقه قائم مقامی شورای عالی امنیت ملی را نیز در پرونده خود دارد از این واقعیت حکایت می کند. به علاوه وی وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی را که با کار و رفاه میلیون ها کارگر سر و کار دارد، به علی ربیعی از مهمترین معاونان وزارت اطلاعات در دهه شصت سپرده است. این به آن معنا است که از این پس نگاه امنیتی-اطلاعاتی به مسائل طبقه کارگران عمیق تر خواهد شد. قطعا ربیعی از همه تجربیات خود در وزارت اطلاعات برای توطئه، جاسوسی و اختلاف بین طبقه کارگر استفاده خواهد کرد.

روحانی که با فشار عمومی برای کاهش سرکوب و سانسور فرهنگی بر روی نسل جوان (مانند جدا سازی جنسیتی در دانشگاه ها) مواجه بود، وزیرانی اصلاح طلب برای وزارت خانه های علوم و تحقیقات و آموزش و پرورش برگزید که در دوره اصلاحات سابقه مدیریت علمی و آموزشی داشتند. اما مجلس هم این جا به داد روحانی رسید و با رای به عدم صلاحیت آنان دست روحانی را برای انتخاب چهره های محافظه کارتر در این وزارت خانه ها باز کرد.

جالب اینکه حتی سه روز پیش از رای گیری نمایندگان بسیاری به صراحت گفتند که سه نفر از وزیران رای اعتماد نخواهند آورد و همان هم شد. وزرای علوم، آموزش و پرورش و ورزش موفق به کسب آرای نمایندگان نشدند. بدین ترتیب روحانی در آینده می تواند این بهانه را داشته باشد که من به دنبال آزادی بیان و کاهش سرکوب روی جوانان و زنان بودم اما این مجلس محافظه کار بود که مانع از خیرخواهی و تدبیر من شد. وزیر ارشاد هم مطابق سنت موجود در جمهوری اسلامی باید به تایید رهبری می رسید که نهایتا علی جنتی از طیف محافظه کار به این سمت انتخاب شد.



روحانی در منگنه خواست های دو طبقه

بحران اقتصاد جهانی که در ایران با تحریم اقتصادی نیز همراه شده شرایط سختی را برای کارگران و زحمتکشان کشور رقم زده است. توده های بسیاری از کارگران و مزدبگیران در شرایط بسیار سخت بیکاری و فقر به سر می برند.



اعتصاب ۵۰ هزار کارگر در بنگلادش

گزیده‌ای از گزارش «رادیو زمانه»

در حال حاضر چهار میلیون نفر در بنگلادش با دستمزد ۲۸ یورو در ماه در بخش صادرات پوشاک کار می‌کنند. این رقم در برابر ۱۵ میلیارد یورو درآمد دولت از این بخش ناچیز است و به همین خاطر کارگران خواهان افزایش حداقل دستمزد به ۷۶ یورو در ماه شده‌اند. این در حالی است که دولت بنگلادش با افزایش ۲۰ درصد دستمزد حداقل موافقت کرده است اما کارگران چنین شرایطی را «غیرانسانی و تحقیرآمیز» می‌دانند. جنبش اعتراضی کارگری هر روز قدرت بیشتری در بنگلادش می‌گیرد و تاکنون بیش از ۳۰۰ کارخانه در نزدیکی داکا، پایتخت این کشور تعطیل شده‌اند. کارگران معترض اتوبان‌ها را بستند و در مسیر تظاهرات خود به چند خودرو آسیب رساندند. در همین حال دولت مذاکرات خود را با کارگران اعتصابی و صاحبان کارخانه‌ها آغاز کرده است. صاحبان کارخانه‌ها به شدت با افزایش حقوق کارگران مخالف هستند و می‌گویند کشورهای غربی به دلیل ارزان بودن اجناس ما از بنگلادش پوشاک می‌خرند و اگر به حقوق کارگران افزوده شود اجناس نیز گران تر شده و مشتریان خود را از دست خواهند داد. در ماه ژوئیه گذشته ریزش ساختمان چندین کارگاه پوشاک در اطراف داکا جان یک هزار و ۱۰۰ کارگر را گرفت.



خوشحالی دست جمعی اینان بعد از رفتن احمدی نژاد بر نارضایتی عمیق طبقه بورژوازی ایران از ادامه روند موجود حکایت می‌کند. سرمایه داران نیز از دولت منتظر کاهش تحریم ها، دادن سوبسید به صنایع در حال ورشکستگی و ثبات در بازار هستند. در چهارچوب شرایط فعلی سرمایه داری جهانی، رفع تحریم ها و سرمایه گذاری یا وام خارجی می تواند این بحران اقتصادی را موقتا تخفیف دهد اما آن را به کلی حل نخواهد کرد. اگر جمهوری اسلامی توانست دوران پرتلاطم جنگ را پشت سر بگذارد به لطف دولتی بودن اکثریت مراکز تولید، اقتصاد برنامه ریزی شده جنگی، ارائه کوپن و سوبسیدهای مشخص به کالاهای ضروری نظیر برنج، روغن و گوشت بود. اکنون و پس از خصوصی سازی‌ها و حذف سوبسیدها، هرگونه دخالت دولت در اقتصاد به هدف کاهش فشار روی مردم با مقاومت بخش‌هایی از طبقه سرمایه دار مواجه خواهد شد و عملا اختلاف را در بین حاکمان تشدید خواهد کرد.

در دوره پیش رو شاهد شدیدترین نبردهای طبقاتی خواهیم بود، طبقه کارگر با سفره‌های خالی تر از گذشته، بیکاری، دستمزدهای معوقه چاره‌ای جز گسترش اعتراض و اعتصاب را ندارند و از طرف دیگر طبقه سرمایه‌داری که اکثریت آنان هم از کاهش سود دهی، کساد بازار و رکود تورمی فعلی نگران هستند، یکدیگر را به مصاف خواهند طلبید.

«ماه غسل» جناح‌های مختلف دولت وحدت ملی نیز چندان به درازا نخواهد کشید. کماکان نبرد بین بخش‌های مختلف طبقه حاکم بر سر منافع گروهی و اینکه چه راه حلی برای خروج از بحران فعلی مناسب تر است ادامه خواهد داشت. با تعمیق بحران شاهد تشدید اختلافات و افشاکاری‌ها (نظیر دوره احمدی نژاد) در مجلس، دولت و قوه قضاییه خواهیم بود. (همین الان هم شایعات مبنی بر انشعاب در فرکسیون اصولگرایان مجلس و ایجاد فراکسیون حامیان دولت بر گسترش اختلافات دلالت دارد.)

در چنین شرایطی نیروهای انقلابی باید با تجهیز خود به دانش طبقاتی، دخالت در روند مبارزات فعلی و کمک به هر متحد تر شدن طبقه کارگر، خود را برای شرایطی انقلابی که ممکن است در سال‌های آینده رخ دهد آماده کنند. ساختن کادرهای سازمانده توانایی که در شرایط حساس و انقلابی قدرت تصمیم‌گیری درست، رهبری مستقل طبقه و آژیتاسیون را داشته باشند، باید در دستور کار هر دلسوز طبقه کارگر قرار بگیرد.

هر گروهی از دید طبقه و منافع خود به بحران فعلی نگاه می‌کند و نگران آینده است. «مبارزه طبقاتی» هیچ توهمی به روحانی ندارد و مطمئن است که تناقضات مادی و واقعی حساب دولت تدبیر وحدت ملی را نیز به زودی در مقابل چشمان خشمگین طبقه کارگر خواهد ترکاند. برای ما کارگران، تنها راه‌هایی از این شرایط مصادره تمام مراکز تولید، ملی کردن آن‌ها و تسخیر قدرت سیاسی توسط کمیته‌های مردمی در سراسر کشور است.

عصر بحران، جنگ، انقلاب و ضدانقلاب

کل خاورمیانه از دست امپریالیست‌ها در رفته است. نظام‌های متعددی تا همین الان سرنگون شده‌اند و انقلاب زیر پوست کشوری پس از کشور دیگر می‌جوشد. بریتانیا و فرانسه که ناوگان و تجار و ارتش‌هایشان زمانی دنیا را زیر پا می‌گذاشت سایه‌های حقیری از گذشته‌ی خود هستند - گرچه ظاهراً رهبران‌شان متوجه این نشده‌اند. منطقه‌ی یورو درگیر در مشکلات بفرنج داخلی است. روسیه، که پس از فروپاشی ننگین اتحاد شوروی، زخم خورد و تحقیر شد می‌کوشد نفوذ خود در منطقه را زنده کند و «بالای وزن



خود بازی می‌کند. «رئیس» قلدرماب «ترکیه، اردوغان، با خیزش انقلابی چشمگیر در کشورش به لرزه افتاده است. در ایران، سال‌های سال بسیج‌های انقلابی و غافلگیری‌های انتخاباتی معادله را عوض کرده‌اند. حتی اسرائیل باید به دقت بندبازی کند چرا که اعتراضات توده‌ای در این کشور و عروج بی‌ثباتی در تمام اطراف آن را مجبور می‌سازد محدودتر از آن عمل کند که رهبرانش عادت دارند. به این، محاسبات بی‌رحمانه و میلیاردها دلاری را که چینی‌ها و سعودی‌ها و قطری‌ها تزریق کرده‌اند هم که اضافه کنیم می‌بینیم انبار باروتی داریم که آماده‌ی انفجار است.

در این چارچوب پرآشوب، آمریکا نمی‌تواند بزدلانه در گوشه‌ای بایستد. و با این همه گزینه‌های چندان در اختیار ندارد و هیچ کدام از گزینه‌ها هم خیلی دلچسب نیستند. آمریکا در عراق مجبور شد دمش را روی کولش بیاندازد و عقب‌نشینی کند و در افغانستان هم همین‌طور شکست خورد. حالا باید به جهان نشان دهد که قدرت نظامی سرسام‌آورش ببری کاغذی نیست. همین است که کلمات تندى راجع به «خط قرمز» و «سلاح‌های شیمیایی می‌شنویم که آدم‌ها یاد پیغام» «خط روی ماسه» «جورج دبلیو. بوش به صدام حسین می‌اندازد. او با ما علیرغم صحبت‌های سرسختش لابد فکر می‌کرد اسد از «خط قرمز» «نمی‌گذرد». اینگونه آمریکا فرصت داشت قیافه بگیرد و حرافی کند اما در واقع مجبور به حرکت نشود. هر چه باشد، اسد در کار کشتار ده‌ها هزار نفر از شهروندان و نابود کردن کل شهرها تنها با

خیزش خودانگیخته‌ی توده‌های سوریه، با الهام از رویدادهای تونس و مصر، به حمام خونی از جنگ مذاهب انحطاط یافته است. نقطه‌های امیدبخش آغاز، در غیاب رهبری انقلابی، به تراژدی بدل شده‌اند. از سوی دیگر، زیگ‌زاگ‌های ریاکارانه و قلدربانانه‌ی امپریالیسم آمریکا مضحکه‌ای تمام و کمال هستند و به روشنی محدوده‌های قدرت آمریکا را به نمایش می‌کشند.

آمریکا مدت‌ها بود عادت کرده بود هر راهی می‌خواهد را بی دردسری کند اما برخورد او با اوضاع سوریه خبر از توازن قوای جدید در سطح جهانی می‌دهد. آمریکا همچنان قدرت برتر امپریالیستی است اما رویای «پاکس آمریکانا» «زیر سلطه‌ی این کشور با خاک یکسان شده است و این عواقبی گسترده دارد. دوازده سال خونریزی و تهی شدن ویرانگر خزانه‌ی ملی اشتهای آمریکایی‌ها برای جنگ را به شدت کاهش داده است. امپریالیسم آمریکا پس از ماجراهای حقت‌بار در عراق و افغانستان می‌کوشد خود را از خاورمیانه رها سازد. در ده سال گذشته، عموماً به آسیا بی‌توجه بوده و اکنون در تلاش برای مقابله با عروج چین (و در ضمن ظهور مجدد ژاپن با حضور نظامی در منطقه) باید زمان دست از رفته را جبران کند. اما کار استراتژیست‌های پنتاگون و سازمان سیا و وزارت امور خارجه به این راحتی نیست.

با مدد تسلیحات عادی مشکلی نداشت. آخر چرا خطر مداخله‌ی مستقیم امپریالیست‌ها را بپذیرد؟ اسد حرامزاده‌ای بی‌رحم است؛ اما حرامزاده‌ای کاملاً ابله نیست.

این‌که در سوریه از تسلیحات شیمیایی استفاده شده ظاهراً مورد شک نیست. اما این‌که چه کسی دستور استفاده از آن‌ها را داده سوال دیگری است. آیا فرمانده‌ای یاغی در ارتش سوریه بود که در نافرمانی از دستورات چنین کرد؟ دسته‌ای از شورشیان بود که امیدوار بود جرقه‌ی دخالت خارجی را بزنند؟ خود اسد بود؟ حقیقت شاید هرگز معلوم نشود؛ تا بحال هیچ مدرک قطعی ارائه نشده. اما «افکار عمومی» (جهان) یعنی رسانه‌های بورژوازی غرب (به سرعت به این نتیجه رسیدند که اسد بر مردم خود گاز شیمیایی بارانده است). «خط قرمز» (رد شده. حال چه کنیم؟

صلاتِ ظهر

مواضع متحدین سنتی آمریکا تفاوت‌های بسیاری با یکدیگر داشت. از تقاضای اجازه از سازمان ملل برای حمله تا دفاع از عمل یک‌جانبه تا کارزار مختصر بمباران‌های جراحانه برای خلع سلاح تجهیزات شیمیایی، تا پشتیبانی قاطعانه از شورشیان از طریق جنگ هوایی طولانی، تا مداخله‌ی طولانی‌مدت با حضور نیروها در زمین برای سرنگونی اسد و رژیم علوی‌اش) که پیشنهاد ترکیه و عربستان سعودی بود (بریتانیا و فرانسه، که تنورشان با آتش گذشته گرم است، اول از همه برای حرکت نظامی صف کشیدند. اما کامرون بر سر این مساله شکست تحقیرآمیزی در پارلمان خورد و فرانسه به سرعت سازمان ملل را وسط کشید. آلمان ابتدا آمادگی خود برای حرکت نظامی را اعلام کرد و حتی دانمارک کوچک هم صدای خود را به طرفداران جنگ اضافه کرد. اما آن‌ها خیلی زود عقب کشیدند و گفتند به سازمان ملل می‌روند.

این‌جا بود که «قوی‌ترین مرد جهان» (دید دوست و متحد چندانی برایش نماینده. او، با «حرف» (را زده بود و حالا «عمل» مانده بود - آن هم عمل به تنهایی. در عصر بحران سرمایه‌داری و زوال، ژاندارم جهان بودن کار خیلی راحتی نیست! اما آمریکا نمی‌توانست از خود ضعف نشان بدهد. نشان قدرت لازم بود. باید پیغامی به ایران و روسیه و چین و انواع و اقسام قدرت‌های کوچک فرستاده می‌شد که ضعف را بو می‌کشند و سعی می‌کنند در مقابل آمریکا فرصتی به چنگ آورند.

او، با که زیر آتش بی‌امان سخنوری برآشفته و اخلاقی جان کری، وزیر امور خارجه، بود در ابتدا اعلام کرد به سرعت، یک‌جانبه و اگر لازم باشد بدون تایید سازمان ملل به سوریه حمله می‌کند. نظرسنجی‌ها که به شدت علیه این چنین حرکتی چرخید، معلوم شد «خط قرمز» (آنقدرها هم واضح نیست. او، با دنده عوض کرد و این دفعه از کنگره خواست در این مورد رای‌گیری کند.

اما راست‌های سرسخت این‌را فرصتی دیدند تا رئیس‌جمهور را، که هنوز یک سال هم از دوره‌ی دومش نگذشته، فلج کنند و کلی‌مسکلانه و موقتا گرایش‌های پاسیفیستی پیدا کردند. تحت فشار سنگین افکار عمومی علیه مداخله‌ی آمریکا) که طبق بعضی نظرسنجی‌ها به ۸۰ درصد می‌رسد، گروه گروه دموکرات‌ها فرصت‌طلبانه، او، با را تنها گذاشتند. او ماند و دیگر کسی کنارش نبود مگر شخصیت‌های تهاجم‌طلبی مثل رقیب سابق ریاست‌جمهوری‌اش، جان مک‌کین همیشه متهاجم که بخاطر خواندن سرود «بمب-بمب، بمب-بمب» (ایران) «روی ملودی ترانه‌ی «باربارا آن» (بیچ بویز) (بدنام است.

تغییرات شدید و ناگهانی

در نشست گروه ۲۰ در آخر هفته‌ی گذشته، رقبای اصلی آمریکا و سوریه (در بازی کلی‌مسکلانه‌ای که بر سر استخوان و خاکستر مردم سوریه در گرفته است بر سر برنامه‌ی آمریکا برای حمله به سوریه) «قبول کردند که مخالف باشند» (او، با می‌کوشید پشتیبانی از حمله را افزایش دهد و بن بست ادامه یافت. اما در این عصر تلاطم و عدم ثبات، رفت و برگشت‌های چشمگیر همیشه در کارند. رویدادها در چند روز گذشته به سرعت حرکت کرده‌اند و شناور باقی مانده‌اند. نتایج بسیاری همچنان ممکن هستند.

آخرین شیرین‌کاری «تراژیکمدی» (اعلامیه‌ی روز دوشنبه بود. وزای امور خارجه روسیه و سوریه، سرگئی لاوروف و ولید معلم، گفتند دولت سوریه حاضر است پیشنهاد روسیه برای قرار دادن زرادخانه‌ی سلاح‌های شیمیایی سوریه تحت کنترل بین‌المللی را بپذیرد. به عنوان بخشی از این راه حل، این تسلیحات نابود می‌شوند و سوریه به کنوانسیون تسلیحات شیمیایی می‌پیوندد. این راه حل، که ظاهراً روسیه و سوریه در دقیقه‌ی ۹۰ آن‌را سر هم کرده‌اند، هر بخاری که در ماشین جنگ‌طلبی تهاجمی او، با مانده بود، از میان برد. در ضمن اینگونه «راه نجات با حفظ آبرو» (در اختیار همه گذاشته می‌شود.



گرفتن بهترین نتیجه از موقعیتی بد

چند ساعتی نگذشته بود که اواما مجبور شد رضایت دهد که چنین معامله‌ای شاید «ممکن» باشد گرچه خواهان مقاومت در مقابل هرگونه حرکت شیطنت‌آمیز از سوی سوری‌ها شد. او با این همه اعلام کرد که اگر برنامه‌ای اینچنینی درست اجرا شود به اهداف اعلام‌شده‌ی حمله‌ی تدارک‌دیده‌شده‌ی آمریکا به سوریه می‌رسد: توقف استفاده‌ی بیشتر از تسلیحات شیمیایی. اما واقعیت این‌جا است که اجرای هر طرحی برای نظارت بر و نابودی زرادخانه‌ی سلاح‌های شیمیایی سوریه در موقعیت جنگ داخلی

خونین بی‌نهایت دشوار خواهد بود. نیویورک تایمز می‌نویسد: «تلاش برای نظارت بر چنین پیشنهادی، حتی اگر سوریه توافق کند، مشقت‌بار و طولانی‌مدت خواهد بود بخصوص از آن‌جا که دولت آقای اسد ده‌ها سال است زرادخانه‌ی خود را در خفا برده. چنان‌که ناظرین سازمان ملل پس از جنگ خلیج فارس در عراق در سال ۱۹۹۱ دریافتند، حتی برنامه‌ی تهاجم‌وارِ بازرسی نیز می‌تواند سال‌ها طول بکشد تا به کل زرادخانه‌ی شیمیایی برسد و تازه شاید هیچوقت مطمئن از همکاری کامل نیز نشود. همین بود که بهانه‌ای برای رئیس‌جمهور جورج دبلیو. بوش شد تا در سال ۲۰۰۳ عراق را اشغال کند.»

اما در همین مقاله در ضمن می‌بینیم که بعضی محافل طبقه‌ی حاکمه که نزدیک به دولت آمریکا هستند از گشایش ناگهانی استراتژی خروج نفس راحتی کشیده‌اند: «گفته‌های آقای اواما در مورد طرح سرهم‌بندی شده [یعنی طرح روسیه] اظهار استراتژی خروجی از حمله‌ی نظامی که در صدور دستور آن مردد بود فراهم کرد و در حالی از راه رسید که در کاپیتول هیل) کنگره‌ی آمریکا-م (حمایت از مصوبه‌ای که استفاده از زور را مجاز سازد در حال نزول بود. حتی بعضی قانونگذاران که اعلام حمایت از آن‌را کرده بودند مسیر عوض کردند.»



اواما در پاسخ به پیشنهاد روسیه، که رژیم سوریه مشتاقانه دنبالش بود، دوباره مسیر عوض کرده و اکنون از کنگره خواسته رای در مورد عمل نظامی را تا زمانی که دیپلماسی کارش را انجام می‌دهد متوقف کند) اگر رای‌گیری می‌شد، اواما از پیروزی مطمئن نبود (اواما ظاهر چهره‌ی قلدری خود را حفظ کرد اما اینگونه راهی برای بیرون آمدن از موقعیت باخت-باخت پیدا کرد.

«استدلال سخنورانه»ی کری

حادثه‌ای که راه را برای آخرین تغییر چشمگیر در اوضاع باز کرد از کنفرانس مطبوعاتی کری، وزیر امور خارجه‌ی آمریکا، می‌آمد که داشت اروپا را زیر پا می‌گذاشت تا روحیه‌ها را بالا ببرد و متحدین ولرم آمریکا را متقاعد کند. چنان‌که بی‌بی‌سی در روز ۹ سپتامبر گزارش داد:

«جان کری، وزیر امور خارجه‌ی آمریکا، که در اروپا بود تا برای عمل نظامی حمایت جمع کند، روز دوشنبه بی‌این‌که خود بخواهد حرف کنار گذاشتن سلاح‌های شیمیایی توسط سوریه را آغاز کرد.

در کنفرانسی خبری که از او پرسیدند آیا بشار اسد، رئیس‌جمهور سوریه، می‌تواند کاری کند که از عمل نظامی اجتناب شود، آقای کری پاسخ داد که می‌تواند تمام زرادخانه‌ی تسلیحات شیمیایی خود را ظرف هفته‌ی آینده تحویل دهد.»

آیا گفته‌ی گذرای کری قرار بود گشایشی برای حل دیپلماتیک مساله باشد یا باز هم ضرب‌الاجلی غریب و غیر قابل تحقق؟ به گزارش نیویورک تایمز، نطفه‌ی این راه نجات از بحران را در واقع می‌توان در گفتگوی بین اواما و پوتین در نشست گروه ۲۰ پیدا کرد. این فکر از هر کجا که آمده باشد، دولت اواما به سرعت از حرف‌های کری پا پس کشید. خبرنگار بی‌بی‌سی گزارش کرد که «مقامات آمریکا در مرحله‌ی بعدی تصریح کردند که آقای کری «استدلالی سخنورانه» را مطرح می‌کرده و نه پیشنهادی جدی.»

اما دولت روسیه ماهرانه و دودستی به «استدلال سخنورانه‌ی» کری چسبید. مقامات سوریه بلافاصله از طرح روسیه حمایت کردند و اینگونه بنیان فی‌الحال لرزان خواست آمریکا برای حمله‌ی نظامی متزلزل شد.



چه منافعی در میان است؟

برای درک تناقضات نهفته باید بکوشیم و فرای ظواهر حرکت کنیم. مساله‌ی واقعی زرادخانه‌ی تسلیحات شیمیایی سوریه یا استفاده از آن‌ها نیست و هیچوقت نبوده. مساله قابلیت رژیم سوریه برای شکست شورشیان است که اسد و ارتش سوریه کاملاً قادر به انجام آن بدون استفاده از تسلیحات شیمیایی هستند. رژیم سوریه با تعهد به نابودی زرادخانه‌ی تسلیحات شیمیایی خود موضعش در زمین جنگ را چندان تضعیف نمی‌کند. در واقع، حتی شاید تقویت هم بکند چرا که می‌تواند مدعی تبعیت از مطالبات بین‌المللی باشد و در عین حال خواهد توانست شورشیان را با تسلیحات عادی منهدم کند.

چنان‌که پیش از این توضیح داده‌ایم، دولت آمریکا از مساله‌ی تسلیحات شیمیایی به عنوان بهانه‌ای برای توجیه مداخله‌ی مستقیم نظامی استفاده کرده است. اما این بهانه‌ای بیش نیست. اواما، کامرون و اولاند و حتی پوتین هیچ علاقه‌ای به درد و رنج توده‌های سوریه ندارند. این‌ها در مقابل تحرکات ژئوپلیتیک آن‌ها پشیزی بیش نیست. هدف واقعی مداخله‌ی آمریکا تضعیف نیروهای رژیم سوریه تنها تا حدی است که اوضاع به بن‌بست برسد، به طوری که نه شورشیان و نه دولت نتوانند دست بالا بگیرند. آن‌ها سپس در نهایت دو طرف از نفس افتاده را به سمت مذاکره و توافق حل می‌دهند به نوعی که در آن منافع استراتژیک قدرت‌های مختلف امپریالیستی بهتر حفظ شود.

کارآمد ساختن این استراتژی به معنی به درازا کشاندن بیشتر جنگ داخلی با این امید است که هر دو طرف به اندازه‌ی کافی تضعیف شوند. تا بحال حداقل ۱۰۰ هزار نفر در این تخاصم کشته شده‌اند. تداوم بیشتر آن به معنی مرگ هزاران نفر و شاید ده‌ها هزار نفر بیشتر از مردم سوریه باشد. اما این قابل پذیرش خواهد بود چرا که آن‌ها با تسلیحات شیمیایی کشته نمی‌شوند! این‌جا است که ریاکاری مشمزنکننده‌ی تهاجم‌طلبی اواما و اولاند و کامرون (آشکار و مسلم می‌شود).

نتیجه‌ی ترجیحی آن‌ها سقوط کنترل‌شده یا خروج سریع اسد در عین حفظ بخش اعظم رژیم او است. آن‌ها نمی‌خواهند آن اشتباهی را که در عراق کردند تکرار کنند. در آن‌جا آن‌ها نه فقط صدام را پایین کشیدند که کل ارتش و دستگاه بوروکراتیکش را از هم گسیختند که منجر به شعله ور شدن انفجاری خونین شد که تا امروز هم به هیچ وجه تمام نشده است.

اواما در گفتگویی با سی‌ان‌ان/پیشنهاد روسیه را «تحوالی که می‌تواند مثبت باشد» خواند اما اصرار کرد تهدید فشار نظامی باید ادامه بیاید. او اعتبار نتیجه را هم به نام خودش زد و تأکید کرد که طرح روسیه و آمادگی رژیم سوریه برای پیروی از آن بدون خطر مشخص مداخله‌ی نظامی آمریکا غیرممکن می‌بود. تیتروسی‌ان/تلاشی بود برای معرفی اوضاع به عنوان پیروزی دیپلماسی آمریکا) در واقع اما این پری بود در کلاه پوتین و اسد): (سوریه معامله را می‌پذیرد.» اما آگاهان خوب از واقعیت باخبرند.

شکاف‌ها درون طبقه حاکمه‌ی آمریکا

مشکلات اواما در داخل، همگام با موقعیت بین‌المللی که هر روز پیچیده‌تر می‌شود، در چند هفته‌ی گذشته از بد به بدتر رسیده است. از طرح خدمات درمانی دولت تا صخره‌ی مالی، از اصلاحات مهاجرت تا قطع بودجه‌های تامین اجتماعی، تمام سیاست‌های خرد و ریز اواما در نتیجه‌ی بحران حول سوریه یا متوقف شده‌اند و یا از وسط صحنه کنار زده شده‌اند. این‌ها همه خبر از شکاف‌های چشمگیری می‌دهند که بر سر چگونگی برخورد با آینده‌ی طوفانی درون طبقه حاکمه‌ی آمریکا پا می‌گیرد.

این بحران رابطه‌ی فی‌الحال پر تنش بین کاخ سفید و پنتاگون را بیشتر متزلزل می‌کند. رابرت اچ. اسکیلز، افسر بازنشسته‌ی ارتش و فرمانده‌ی سابق کالج جنگی ارتش آمریکا، در مقاله‌ای در *واشنگتن پست* به صراحت روحیه‌ی صفوف بالای ارتش آمریکا را آشکار کرده است:

«آن‌ها شرمگینند که ناشی‌گری تلاش‌های دولت اواما برای تدارک طرحی که از نظر استراتژیک با عقل جور در بیاید به پای آن‌ها نوشته شود. هیچ یک از کارمندان کاخ سفید هیچ تجربه‌ای در جنگ ندارد و آن‌را درک نمی‌کنند. حداقل تا بحال این راه به سوی جنگ ناقص تک‌تک اصول جنگ بوده است از جمله عنصر غافلگیری، رسیدن به انباشت و داشتن هدفی که به روشنی تعریف شده و قابل دستیابی است.»

و در ادامه:

«آن‌ها از این واقعیت برآشفته‌اند که اتفاقی که شاید بیافتد حرکتی جنگی است و آمادگی برای به خطر انداختن جان آمریکایی‌ها و این همه برای جبران کلمه‌ی «خط قرمز» که از دهن کسی در رفته. این اعمال برای جبران مافات و احیای نام رئیس‌جمهور خواهند بود.»

این واقعیت که بعضی بخش‌های ارتش آمریکا احساس می‌کنند باید نزد عموم افکارشان را اینگونه مطرح کنند باید زنگ خطر را در سراسر طبقه حاکمه‌ی آمریکا به صدا در آورد.



نخواهم گریست ، نخواهم ترسید

هفته گذشته پاولوس فیساس، یک خواننده رپ ضد نژادپرستی بدست یکی از حامیان حزب ملی گرای طلوع طلایی کشته شد. به دنبال این قتل اعتراضات گسترده ای در یونان به وقوع پیوسته است. برای گرامی داشت یاد این فعال ضدفاشیست ترجمه یکی از ترانه های او را در ادامه می خوانید.

جهان به زندانی بزرگ مبدل شده است،
و من به دنبال راهی برای شکستن زنجیر ها هستم.
بر بلندای کوه مکانی است، که انتظار مرا می کشد.

دستانم را آن قدر دراز می کنم تا نور ستارگان را بدزدم.
نمی توانم آن را تا به این جا، پایین کشم.
بدیختی انسان خفه ام می کند ، غمگینم می کند.

توان تحمل ندارم ،این مردم هرگز برای من نبوده اند.
راهی دیگر را خواهم پیمود نه راهی که ان ها مرا وادار می کنند.
راهی است دشوار و اکنده از دام
عشق هایی رسوا و دوستانی چون مارهای سمی،
و دیوهایی با پوششی غریب که هر ان در سایه به کمین نشسته اند.

اگر می خواهی ادامه دهی،هرگز توقف نکن
دندان هایت را بر هم بشار و اشک نریز
من این راه را خود پیموده ام و ختمش کرده ام.
و آن سان که خردمندان پیر در کتاب هایشان گفته اند زمانی که خورشید به پایان
رسد ، عقاب ها بر فراز آتشی خواهند بر افروخت.
کسانی که مرا با زنجیر های سوزان خود تهدید کرده اند
بدانند که ترس مرا نخواهد ازرد.
بگذارید ببینند و مرا بر بلندای کوه ها پیدا کنند
من در انتظار آن ها خواهم بود و ترس مرا نخواهد ازرد.

مرا گفتند که رویاهای دیوانه ات را رها کن
و هرگز به ستاره ها خیره مشو!
اما هرگز ان ها را نشنیدم و دنیا را در آغوش گرفتم.

می خواهند برای من قفسی بسازند
آغشته از ترس ، زشتی و اشک
قفسی که زنجیر هایش نفرت و لعن خدایان را به دوش می کشد.

یک قطره اشک نخواهم ریخت، نخواهم ترسید
نمی گذارم رویاهای مرا بدزدند
آزادانه پرواز می کنم، بالا و بالاتر
و به بالهای رها و مغرور من رشک خواهند ورزید.
در بلندای کوه در انتظار برادران خود خواهم ماند
تا آن زمان که نگریند و نترسند.

کسانی که از پشت به من خیانت کرده اند ،
می خواهم بدانند که نخواهم گریست
و تمام عشق های قدیمی من ،
می خواهم بدانند که نخواهم گریست

آن ها از شورشیان علیه اسد پشتیبانی کردند اما هیچ اعتماد به نفسی به «متحدین» شورشی خود ندارند. بسیاری از آن ها جهادی های مرتبط با القاعده هستند که اگر جای خالی برجای مانده از سقوط رژیم اسد را پر کنند، حمام خونی مذهبی راه خواهند انداخت که عراق و لبنان در مقابلشان بازیچه ای بیش نخواهد بود. اما اوپاما شاید فرصت به پیش راندن شورشیان را از دست داشته باشد. در حال حاضر دست او با مخالفت عظیم در کشور و مسیر دیپلماتیک جدیدی که روس ها پیشنهاد کرده اند بسته شده است .

در انتها، شاید راه حلی به دست بیاید که به همه اجازه ای «حفظ آبرو» بدهد. اما همه واقعیت را می دانند: اوپاما و کری در مقابل پوتین و اسد کم آوردند و عقب ماندند. این واقعیت که غول سرمایه داری در آخرین تلاش خود برای نمایش قدرت امپریالیستی اش متوقف شده از نظرها پنهان نخواهد ماند. آنچه می بینیم نکته ای جزئی و اتفاقی نیست؛ عاقبت گریزناپذیر قدرت رو به زوال امپریالیسم آمریکا در صحنه ی جهانی است، میوه ی تلخی که اوپاما اکنون باید فرو دهد.

تا جایی که به مصائب کارگران و دهقانان و جوانان سوریه بر می گردد، وضع آن ها به همان مستاصلی گذشته است. بر بنیان سرمایه داری هیچ راه حلی موجود نیست و درون محدوده های خود سوریه هم راه حلی موجود نیست. مردم سوریه، در هر دو سوی شکاف حاضر، مستاصلانه می خواهند پایان خونریزی کنونی را شاهد باشند. متاسفانه، تنها لایه ی جامعه که می تواند راه نجات ارائه کند، طبقه ی کارگر، دهقانان و جوانان رادیکال شده ی سوریه بی رهبر و گمراه باقی مانده اند. این تراژدی واقعی موقعیت سوریه است. اگر سازمانی توده ای موجود بود که می توانست تمام مردم کارگر را پشت برنامه ای برای تغییر اجتماعی رادیکال و تحول سوسیالیستی جمع کند، اوضاع امروز می توانست بسیار متفاوت باشد. اما چنین سازمانی موجود نیست و در نتیجه سایر نیروهای اجتماعی پا پیش گذاشته اند و جنبش ضداسد را به بیراهه ی تخصص مذهبی و قومی کشانده اند.

تنها راه پیشروی، ساختن مشقت بار عامل ذهنی (حزب کارگری توده ای بر بنیان برنامه ی مارکسیسم حقیقی (است که برای مجرا دادن آمال انقلابی توده های سوریه به سوی سرنگونی رژیم مغرور اسد و جایگزینی آن با نظام دموکراسی کارگری، به عنوان بخشی از انقلاب سوسیالیستی در سراسر خاورمیانه و آفریقای شمالی، نیاز است. این وظیفه ای است صعب اما تنها راه رهایی از بن بست همین است.

منبع: «در دفاع از مارکسیسم»، وبسایت گرایش بین المللی مارکسیستی، ۱۱ سپتامبر ۲۰۱۳

اسلاووی ژیتک: توجیه‌گر فاز سوسیال دموکراتیک سیریزا

انجلوس ایراکلیدیس و فرد وستون

ترجمه‌ی آرش عزیزی



مبارزه طبقاتی، مهر ۱۳۹۲، شماره ۱۳

ژیتک می‌گوید سیریزا اکنون پدیده‌ای جدید و یگانه است. او می‌گویند این حزب از جنبش‌های رادیکال گذشته همچون جنبش تحت رهبری ماندلا در آفریقای جنوبی یا جنبش حول لولا در برزیل متفاوت است. او می‌گوید این‌ها همه با وعده‌ی تغییرات رادیکال به قدرت رسیدند اما وقتی دولت‌دار شدند تنها توانستند اصلاحاتی محدود انجام دهند و از اساس خدام منافع سرمایه‌داری جهانی شدند. او در ضمن مدعی است که سیریزا از آن‌چه او «چپ رادیکال» می‌نامد متفاوت است چرا که این چپ پشتیبان اصول روشن انقلابی است اما نمی‌کوشد و نمی‌خواهد مسئولیت قدرت را بپذیرد و بدین‌سان خود را محکوم به شکستی قطعی می‌سازد.

ژیتک مدعی است که تفاوت سیریزا در این است که گرچه حزبی حقیقتاً چپ و رادیکال است و اصول دارد اما در ضمن صدای خرد در محیط سیاسی اروپا است که کم کمک به جنون می‌رسد. به باور ژیتک، سیاست‌های ریاضت‌کشی اقتصادی که در سراسر اروپا اتخاذ می‌شوند جزمی و بر بنیان قصه‌های پریانند. او در بحث با سیپراس گفت:

«در اروپای امروز اتفاق خیلی خطرناکی داره می‌افته به نظر من نخبگان سیاسی اروپا هر روز بیشتر قابلیتشون برای حکومت رو از دست می‌دن. در سایر کشورها، حتی در آمریکا، اوباما با تمام سازش‌هاش و این حرفا لایه جواریی داره یه کاری می‌کنه که از اون طرف، اروپا داره قطب‌نماشو از دست می‌ده لاره‌برانی‌دونی

اسلاووی ژیتک به عنوان عالم دانشگاهی «مارکسیست» محترمی معروف شده است و چپ او را نوعی «ستاره‌ی راک» می‌بیند. اما تلاش‌های اخیر او برای ترجمه‌ی نظریاتش به سیاست‌های مشخص برای دولت احتمالی سیریزا در آینده در یونان نشان می‌دهد که هیچ چیز تفکر او، انقلابی نیست. او در واقع به یکی از جریان‌های رفورمیست مدرن، اعتبار دانشگاهی می‌دهد و توجیه‌گر حرکت رهبری سیریزا به سوی راست شده است.

در ششمین «جشنواره‌ی گمراهان» (در زاگرب در ماه مه، اسلاووی ژیتک بحثی عمومی در مورد نقش چپ اروپا با حضور الکسیس سیپراس، رهبر سیریزا، داشت. ژیتک دلایل پشتیبانی خود از سیریزا و انتظاراتی که از این حزب دارد اعلام کرد. او در ضمن راه‌حل‌های مشخصی در مورد مسیر سیاسی که سیریزا باید طی کند پیش گذاشت. پس از حمله‌ی حزب «دموکراسی نوین» (حزب اصلی راست‌گرا که در دولت است-م به ژیتک، روزنامه‌ی «الفروتیپیا»ی یونان با او مصاحبه کرد و او دیدگاه‌هایش در مورد سیریزا را تکرار کرد.

هدف این مقاله پرداختن به افکار عمومی فلسفی ژیتک نیست. در این مقاله ما خود را محدود به پرداختن به بعضی پیشنهادهای مشخصی می‌بینیم که ژیتک می‌گوید سیریزا باید اتخاذ کند. به باور ما، آن‌چه ژیتک در بحث با سیپراس مطرح کرد هیچ چیز جدیدی ندارد. در واقع، گرچه او می‌کوشد لعبی چپ‌گرایانه به مواضعش بزند، مواضع بنیادین او در مورد یونان

چه کار کنند. وظیفه‌ی پیش روی سیریز/نوعی اقدامات رادیکال دیوانه‌وار نیست که تنها اینه که به شیوه‌ای خیلی پراگماتیک کاری کنه که عواقب خیلی رادیکالی خواهد داشت. عقلانیت بیاره، به مردم امید بده، به اوضاع ثبات بده» (تاکید از ما است). و در ادامه می‌گوید:

«... حرف من اینه که ما باید به عدم عقلانیتی که ریشه‌ی عمیقی در واکنش‌های روزمره‌مون داره و به عدم عقلانیت ایدئولوژیک نظام جهانی امروز توجه بیشتری کنیم [کروگمن یه بار جواب محشری به سوالی داد و توضیح داد که ما حتی اگر ۱۰ سال پیش می‌دونستیم بحران مالی ۲۰۰۸ اتفاق می‌افته نمی‌تونستیم کاری کنیم که جلوشو بگیریم. این تراژدی سرمایه‌داری امروزه. حتی اگه کاملا آگاه باشی هنوز می‌ری دنبال توهمات]»

در این جا می‌بینیم که ژیک چطور فکری را تکرار می‌کند که در همه‌جای چپ رفورمیست در اروپا پیدا می‌شود: که کاهش مخارج اجتماعی از سوی دولت از نقطه‌نظر سرمایه‌داری لازم نیستند بلکه عقده‌ی ایدئولوژیک و ناعقلانی سیاستمداران بورژوازی اروپا هستند. به جای این توضیح که با توجه به تناقضات درونی و بنیادین نظامی سودمحور، بورژوازی سیاست دیگری ندارد که پیش بگذارد؛ به جای توضیح این که درون محدوده‌های سرمایه‌داری راه نجاتی نیست، او موقعیت را اینگونه تصویر می‌کند که بورژوازی اروپا همه دیوانه شده‌اند و دارند رفتار «ناعقلانی» (از خود نشان دهند. از این نتیجه می‌شود که راه‌حلی درون محدوده‌های سرمایه‌داری ممکن است.

ما باید برسیم: این چیست که باعث می‌شود رهبران سیاسی بورژوا (و رفورمیست) در اروپا اینقدر «ناعقلانی» رفتار کنند؟ رهبران سیاسی اروپا در حال حاضر درون چارچوب عمیق‌ترین بحران در تاریخ سرمایه‌داری عمل می‌کنند. این بحران است که سیاست‌ها و رفتارشان را تعیین می‌کند. ژیک، که در سایر سخنرانی‌ها و در ضمن در بعضی از نوشته‌هایش بارها به این بحران اشاره کرده است، این بار انگار هیچ توجه خاصی به شرایط مشخص مادی نمی‌کند و تحلیلی از مبارزه طبقاتی که از آن‌ها جاری می‌شود ارائه نمی‌کند. انگار تنها چیزی که نیازمند آن هستیم کمی «عقلانیت» است و ژیک، سیریزا و رهبرش، سیپراس، را حامل این اندیشه‌ی منطقی می‌داند.

مارکسیست‌ها این را شیوه‌ای ایده‌آلیستی در نگاه به امور می‌دانند. شکی نیست که سرمایه‌داری، از نقطه نظر نیازهای واقعی بشریت، نظامی ناعقلانی است. اما تا زمانی که نفس می‌کشد، آن چه آن‌را به جلو هل می‌دهد جستجوی سودآفرینی از سوی تمام سرمایه‌داران است. هر آن چه برای سرمایه‌داران سود بیاورد، منطقی و عقلانی است و هر چه نیارد، غیرمنطقی و غیرعقلانی!

ما خود را بر بنیان تحلیل مشخص از تناقضات نظام قرار دادیم و مدت‌ها پیش اشاره کردیم که وحدت اروپا که بورژوازی اروپا به دنبال آن است) گرچه این تنها راه پیش روی آن‌ها است چرا که قادر به رقابت با سایر بلوک‌های اقتصادی در سراسر جهان نیستند (دست‌یافتنی نیست). نگاه کنید به «بدیل سوسیالیستی اتحادیه‌ی اروپا»، آلن وودز، ۱۹۹۷ (ما توضیح دادیم که علت این واقعیت این است که رقابت بین دولت‌های مختلف که اتحادیه‌ی اروپا را تشکیل می‌دهند) دولت‌هایی در سطوح بسیار متفاوت رشد (لاجرم وقتی سهم بازار هر یک از این‌ها در زمان‌های بحران به شدت سقوط می‌کند، بالا می‌گیرد و حاد می‌شود.

آلمان در قلب اتحادیه‌ی اروپا است و نقشی مضاعف به عنوان هم شریک و هم رقیب سایر دولت‌های عضو اتحادیه‌ی اروپا دارد. در گذشته، رشد اقتصادی در اروپا با گسترش سرسام‌آور اعتبار حفظ می‌شد. تا زمانی که اقتصاد در حال گسترش بود، و بانک‌ها و شرکت‌های بزرگ سودهای کلان به دست می‌آوردند، کسی جلوی گسترش بدهی را نمی‌گرفت. اما حالا بدهی به جایی رسیده که حتی اقتصاد قدرتمند آلمان هم نمی‌تواند تمام بار بدهی اروپا را بر دوش بکشد. چنین کاری برای آن «غیرعقلانی» خواهد بود. طبقه‌ی حاکم آلمان در ضمن حاضر نیست مجوز چاپ بی‌کنترل پول را صادر کند چرا که نتیجه‌ی این کار تورم عظیم در مراحل بعدی بحران خواهد بود و چنین تورمی قطعاً غیر قابل مدیریت خواهد بود. در عین حال، طبقات حاکم اروپا صورتحساب را مقابل لایه‌های فقیرتر جامعه می‌گذارند و اینگونه صلح اجتماعی که در دوره‌ی پس از جنگ به دست آمد به مخاطره می‌اندازند. آن‌ها با تلاش برای دستیابی به توازن اقتصادی روابط بین طبقات را بی‌ثبات می‌کنند.

ΠΑΡΑΣΚΕΥΗ 28 ΙΟΥΝΙΟΥ | 20:00
ΠΛΑΤΕΙΑ ΔΗΜΟΤΙΚΗΣ ΑΓΟΡΑΣ
ΧΑΝΙΑ

ΑΝΟΙΧΤΗ ΣΥΓΚΕΝΤΡΩΣΗ
ΤΟ ΠΟΛΙΤΙΚΟ
ΣΥΣΤΗΜΑ

ΜΙΛΟΥΝ:
ΑΛΕΞΗΣ ΤΣΙΠΡΑΣ
ΝΙΚΟΣ ΚΩΝΣΤΑΝΤΟΠΟΥΛΟΣ

ΧΑΙΡΕΤΙΖΕΙ Ο: ΓΙΩΡΓΟΣ ΣΤΑΘΑΚΗΣ
Θα ακολουθήσει συζήτηση

ΣΥΡΙΖΑ ΕΝΩΤΙΚΟ ΚΟΙΝΩΝΙΚΟ ΜΕΤΩΠΟ
www.syriza.gr

اینگونه است که می‌بینیم آن‌چه در واقع پیش روی طبقات حاکم در اروپا است تناقضی واقعی است: آن‌ها باید بودجه را کاهش دهند تا بدهی را پایین بیاورند اما با انجام این کار تنها بازار را بیش از پیش کاهش می‌دهند. سیاست‌های آن‌ها ریشه در این اوضاع دارد و نه ایدئولوژی «متحجر» نولیبرالی. «استراتژیست‌های جدی طبقه‌ی حاکمه به روشنی این اوضاع را می‌بینند. اما رهبران رفورمیست جنبش کارگری تنها نظامی را می‌بینند که» دیوانه «شده است. حتی متفکرینی بورژوا هم هستند که اوضاع را بدین شکل می‌بینند. نزد این تکنوکرات‌ها، دیدگاه‌هایی که رئیس سیریزا در جلسات بین‌المللی بیان می‌کند خیلی هم منطقی به نظر می‌رسد: ریاضت‌کشی باید توقف یابد، آن چرخه‌ی ملعونی که جلوی رشد اقتصادی را هم می‌گیرد باید توقف یابد. مگر نه این‌که همه می‌خواهند رشد و افزایش دستمزدها و ایجاد اشتغال و غیره ببینند. اما آیا این‌ها همه درون محدوده‌های تنگ نظام سرمایه‌داری ممکنند؟

ژیک می‌گوید: «سیاست‌های ریاضت‌کشی سیاست‌های منطقی نیستند.» «سوالی که باید از خود بپرسیم این است: بدیل‌های ریاضت‌کشی کدامند؟ بورژوازی در کشورهایی مثل بریتانیا و آمریکا، سیاست‌های باصطلاح «تسهیل کمی» (را به کار برده اند یعنی چاپ پول که تاثیری ندارد مگر انباشتن فشارهای تورمی برای آینده. در واقع، آن‌چه ژیک به آن اعتراض می‌کند پول‌گرایی است، یعنی همان باصطلاح «نولیبرالیسم». «بدیل پول‌گرایی، درون سرمایه‌داری، کنزیسم است که نیازمند خرج مقادیر عظیمی از بودجه‌ی دولتی خواهد بود. با توجه به سطوح بالای بدهی در همه‌جا، ژیک باید بگوید این همه پول از کجا قرار است بیاید؟ از آن‌جا که او خواهان سرنگونی بورژوازی نیست (زیر را بخوانید) و تنها نوعی «بازتوزیع» (مبهم ثروت را پیشنهاد می‌دهد، لاجرم باید درون منطق سرمایه‌داری به دنبال راه حل باشد و همین است که در آخر چیزی نیست مگر رفورمیست امروزی دیگری که برای خروج از بحران دست به دامن کنزیسم می‌شود). برای تحلیل مفصل افکار پول‌گرایان و کنزیست‌ها نگاه کنید به مقاله‌ی سه بخشی «مارکس، کنز، هایک و بحران سرمایه‌داری».



ریاضت‌کشی چیزی نیست مگر شکلی از جنگ طبقاتی؛ و این انتخابی گریزناپذیر برای طبقه‌ی حاکمه است و نه فقط انتخابی سیاسی. نتیجه‌ی این جنگ را سیاست‌هایی که رهبری جنبش کارگری اتخاذ کنند تعیین می‌کند. طبقه‌ی کارگر در چندین کشور نشان داده که به سمتی بسیار رادیکال حرکت می‌کند و آماده‌ی مبارزه است. در یونان، این کاملاً روشن است. اعتصاب‌های عمومی، گردهمایی‌های توده‌ای و اعتراضات چند سال گذشته به روشنی این را تایید می‌کند. سرمایه‌داران در واقع به خوبی خبر دارند که مبارزه طبقاتی دیر یا زود در همه‌جا نه فقط در یونان (در می‌گیرد و دارند آماده‌ی این اوضاع می‌شوند. اما رهبران جنبش کارگری چه می‌کنند؟ استراتژی‌شان چیست؟ برنامه‌ی رهبران طبقه‌ی کارگر چیست؟ مهم‌تر آن‌که، این استراتژی چه باید باشد؟

ژیک در گفتگو با «الفتروتیپیا» می‌گوید:

«... من از دست چپی کلافه‌ام که می‌گویند که می‌خواهد به اصولش وفادار بماند و خواب راه‌حل‌های رادیکال می‌بیند و در نتیجه آخرش همیشه حاشیه‌ای می‌شود چون واقعا علاقمند به پیروزی نیست؛ شاید به این خاطر که اگر هم وارد دولت بشود، ناموثر بودنش معلوم می‌شود. برعکس این، سیریزا آماده است که در شرایط بسیار دشواری برای کشور شما دولت رو به دست بگیرد و وعده‌ی راه‌حل سریع و السیر هم نمی‌دهد. این‌ها چپ‌های دیوانه‌ای نیستند که بخواهند آرمان‌شهری رو متحقق کنند و وقتی هم شکست خوردن، تقصیر رو بندازن گردن امپریالیسم غرب)». نویسندگان مقاله‌ی انگلیسی، این قطعه را از متن اصلی یونانی به انگلیسی برگردانده‌اند. مترجم فارسی از ترجمه‌ی انگلیسی آن‌ها استفاده کرد - م.

ما می‌فهمیم چرا ژیک آن فرقه‌های باصطلاح «چپ رادیکال» را محکوم می‌کند که به نام خلوص افکار انقلابی روش‌ها و تاکتیک‌هایی اتخاذ می‌کنند که آن‌ها را ناتوان از ارتباط با نیازهای واقعی توده‌ها می‌کند. اما، مشخصه‌ی اصلی این فرقه‌گرایان نه تعهدشان به اصول، چنان‌که ژیک ادعا می‌کند، که تحجرشان در مساله‌ی تاکتیک‌ها و تبلیغات مبهم‌شان برای برنامه‌ای است که فقط در تئوری، انقلابی است.

فرقه‌گرایی البته به انزوا از توده‌ها و از این‌رو شکست و ناکامی منجر می‌شود. «خلوص انقلابی» (به چه درد می‌خورد اگر سیاست‌های ناشی از آن به شکست قطعی منجر شوند؟ اما، راه پاسخ به این فرقه‌گرایی محکوم کردن برنامه‌ی انقلابی و انتقال «هدف استراتژیک سوسیالیسم» به آینده‌ای نامعلوم نیست.

و این کاری است که ژیزک می‌کند. ژیزک، به سیاق کلاسیک رفرمیست‌ها، به قول معروف بچه را با جایش بیرون می‌اندازد. او دفاع اصولمند از برنامه‌ی انقلابی را مترادف با فرقه‌گرایی می‌کند. در این راه، حقه‌ی ناصادقانه‌ای هم به کار می‌برد. در واقعیت، می‌توان موضع انقلابی اصولمندی گرفت و آن را به شیوه‌ای منعطف و غیرفرقه‌گرایانه در جنبش کارگری به مثابه‌ی کل به پیش برد. می‌توان برنامه‌ی مارکسیسم انقلابی را با جنبش توده‌ای مرتبط کرد چنان‌که مارکس، انگلس، لنین و تروتسکی در گذشته چنین کردند. در هیچ کجای متون این متفکرین بزرگ مارکسیست، هیچ چیز پیدا نمی‌شود که کنار گذاشتن برنامه‌ی انقلابی سوسیالیسم را به عنوان راهی برای کسب قدرت توجیه کند. درست برعکس!

ما باید از برنامه‌ی انقلابی دفاع کنیم و در عین حال در تاکتیک‌ها منعطف باشیم. حزب انقلابی توده‌ای اینگونه است که می‌تواند درون طبقه‌ی کارگر ریشه بدواند. موفقیت سیاست‌های انقلابی وابسته به ارتباط موفق آن‌ها با نیازهای طبقه‌ی کارگر و استفاده از آن‌ها به عنوان اهرمی برای برای ممکن ساختن وظیفه‌ی پیش رو است: سرنگونی سرمایه‌داری.

برای ژیزک اما سرنگونی سرمایه‌داری به آینده‌ی دور دست تعلق دارد. از نظر او برای چنین تلاش‌هایی هنوز خیلی زود است. ژیزک می‌گوید چپ در این مرحله باید رویکرد متعادل تری اتخاذ کند. احتیاجی به اصلاحات رادیکال نیست؛ تنها کافی است، چنان‌که در نقل قولی که در بالا آوردیم می‌گوید، «تنها **ب** به شیوه‌ی خیلی پراگماتیک کاری کنه که عواقب خیلی رادیکالی خواهد داشت. عقلانیت بیاره، به مردم امید بده، به اوضاع ثبات بده **»** پس کافی است از جنون و عدم عقلانیت رهبران امروز بورژوازی بگسلیم و خرد را به میان بیاوریم.

مشکل این‌جا است که این بازگشت خرد که ژیزک می‌خواهد شاهد آن باشد همراه با سیاست‌هایی است که محدود به همین نظام سرمایه‌داری هستند. سرمایه‌داری قوانین خود را دارد که بر آن حاکم هستند و در محدوده‌ی این‌ها برنامه‌ریزی تولید و توزیع غیرممکن است. فکر بازتوزیع ثروت بدون مصادره و سرنگونی بورژوازی به کلی خیالی بافی است. انگار که محترمانه از اقلیت کوچک سرمایه‌داران ثروتمند تقاضا کنیم **داوطلبانه بخشی از ثروتشان را برای نفع کل جامعه کنار بگذارند**. اگر ژیزک بگوید چنین بورژوازی کجا پیدا می‌شوند ما خیلی دوست داریم بدانیم!

با توجه به ماهیت هرج و مرج وار سرمایه‌داری، نیازهای واقعی اجتماعی را نمی‌توان ضبط و محاسبه کرد و در نتیجه برنامه‌ریزی میسر برای تولید کالاها جهت برآورده کردن نیازهای اجتماعی بخش عمده‌ی جمعیت را هم نمی‌توان محاسبه کرد.

هر سیاستی که به قوانین سرمایه‌داری احترام بگذارد - مثلاً سیاست کنزیستی افزایش تقاضا که رهبری سیریزا اغلب پیش می‌گذارد - به هیچ وجه منطقی و خردمندانه نیست چرا که به ساز و کار واقعی سرمایه‌داری بی‌توجهی می‌کند. این نوع سیاست‌ها نمی‌توانند به دلیل واقعی بحران بپردازند و تنها می‌کوشند با نوشداروهای سطحی، عوارض آن را درمان کنند



توهمی ارتجاعی درون دیدگاه‌های ژیزک نهفته است: آن این‌که چپ، وقتی به دولت برسد، خواهد توانست حداقل بخشی از سرمایه‌داران را متقاعد کند که پشتیبان سیاست‌هایی باشند که هم برای آن‌ها و هم برای کارگران مفید خواهد بود. این همانقدر با عقل جور در می‌آید که بکشیم ببری را متقاعد کنیم گیاه‌خوار شود. برای به حداکثر رساندن سود، سرمایه‌داران خواهان کاهش هزینه‌ی کار هستند و با هم دیگر رقابت می‌کنند که ببینند چه کسی می‌تواند این هزینه را بیشتر پایین بکشد. این تصور که سرمایه‌داران می‌توانند به هیچ شیوه‌ی دیگری عمل کنند یعنی بی‌توجهی به دنیای واقعی که در آن زندگی می‌کنیم.

برای ثبات بخشیدن به اوضاع در سرمایه‌داری و دادن امید به مردم، لازم است رشد اقتصادی‌ای داشته باشیم که ارزش اضافه‌ای کلان به اندازه‌ی کافی ایجاد کند و در عین حال روابط اجتماعی در سطح کشوری و بین‌المللی باید چنان باشد که طبقه‌ی کارگر بتواند میزان کافی‌ای از این مقدار را دریافت کند این سناریویی است که در شرایطی بسیار ویژه (و در آن هنگام هم تنها تا حدودی) متحقق شده است، مثلاً در زمان دوره‌ی طولانی رشد سرمایه‌داری مثل موردی که در دوره‌ی پس از جنگ در اروپا داشتیم

از کی تا بحال سرمایه‌داری پیدا شده‌اند که» علاقه‌ای واقعی به تولید برای مردم «دارند؟ آیا ژیتک ناگهان هر چه مارکس خوانده فراموش کرده؟ سرمایه‌داران وقتی سرمایه‌گذاری می‌کنند که بتوانند به سود برسند. این تنها انگیزه‌ی آنهاست. اگر در یونان امروز جای سرمایه‌گذاری سودآور در صنعت تولیدی می‌بود، شکی نبود که سرمایه‌داران با پول‌هایشان سراسیمه وارد گود می‌شدند. در عوض، اما، پول‌هایشان را در بانک‌های خارجی قایم می‌کنند یا خرج سرمایه‌گذاری احتکاری می‌کنند.



ژیتک در ضمن فکر بسیار قدیمی دیگری را هم پیش می‌گذارد: این که تولید سطح کوچک می‌تواند بر بنیان رقابتی کار کند. آیا او مجدداً آن چه مارکس مدت‌ها پیش توضیح داد فراموش کرده؟ این که از تولید سطح کوچک، راه لاجرم به انحصار سطح بزرگ می‌رسد و این دقیقاً از طریق ساز و کار رقابت است؟ یا نکند باید باور داشته باشیم که دولت سیریزا ساعت تاریخ را به زمانی باز می‌گرداند که تولید هنوز در اولین مراحل شرکت‌های خانوادگی سطح کوچک بود؟

رفیق ژیتک عزیز، تنها شکل سرمایه‌داری که امروز ممکن است، همین است که می‌بینی، سرمایه‌داری تحت سلطه‌ی شرکت‌های چندملیتی عظیم. نصیحت شما به رهبران سیریزا خیلی خطرناک است چرا که نسبت به امکان یافتن نوعی بورژوازی «مترقی» توهم ایجاد می‌کند که می‌توان با آن در جهت منافع هم کارگران و هم سرمایه‌داران حکومت کرد. هر گونه تلاشی در این راه سیریزا را به سوی ناکامی و شکست رهنمون می‌کند و کارگران و جوانان یونان بهای بسیار سنگینی برای چنین شکستی خواهند پرداخت.



اما چنین تصویری در دوره‌های بحران عمیق سرمایه‌داری، مثل دوره‌ای که امروز ما از سر می‌گذرانیم، کاملاً خیالی‌بافی است. پس ژیتک که می‌گوید از فرقه‌گرایی «چپ انقلابی» «کلافه» است، از رفورمیسم، سنت و عملی سیاسی که علیرغم نام آن، در واقع ناتوان از دستیابی به حتی خفیف‌ترین اصلاحات در شرایط امروز است، آنقدرها هم کلافه نیست. او علیرغم حملات آتشین خود به سرمایه‌داری، که بیشتر ماهیت اخلاق‌گرایانه دارند، در واقع خبر از توهم به پتانسیل توسعه‌ی این نظام می‌دهد. او قضیه را دعوی بی‌بنی سرمایه‌داران بد و مافیایی علیه سرمایه‌داران صمیمی و صادق و مولد می‌بیند که خوب کشور را می‌خواهند.

ائتلاف‌های «واقع‌گرایانه»ی ژیتک

ژیتک پس از تعریف چنین اهدافی برای سیریزا، ائتلاف‌های سیاسی به قول خودش «نوینی» «پیشنهاد می‌دهد. او در گفتگو با «الفتروتیپیا» می‌گوید:

«ما ائتلافی حقیقی و منطقی می‌خوایم. نه انقلاب کمونیستی که پارلمان‌های بورژوازی که به نتیجه برسند. چپ باید رویکرد فرقه‌ای شو بنذاره کنار و بره دنبال اون چیزی که می‌شه بهش گفت بورژوازی میهنی».

ژیتک چند ماه قبل، در جریان بحث با الکسیس سیرپراس در همان جشنواره‌ی ششم «گمراهان» «در زاگرب، به همین موضوع پرداخت و مساله‌ی نیاز برای ائتلاف با بورژوازی «میهنی» «یا «مترقی» «را مطرح کرد. در این جا بعضی حرف‌هایش را می‌آوریم. (فیلم کل مناظره در اینترنت در دسترس است):

(دقیقه‌ی ۵۰ تا ۵۴) «مساله، ائتلافی هوشمندانه است. ما هنوز ده‌ها سال درون سرمایه‌داری زندگی خواهیم کرد. بنابراین از یه واژه‌ی قدیمی استفاده کنم. بورژوازی میهنی. که علاقه‌ی واقعی به تولید برای مردم داره. قضیه فقط حمله‌ی عمومی به پولدارا نیست که استراتژی‌ای که باید خیلی به دقت برنامه‌ریزی بشه. بعضی نکات سرمایه‌داری اگه درست به کار برن، جواب می‌دن. رقابت، بخصوص در تولید سطح کوچک کالاهای مصرفی و امثالهم. رویای من از چیزی که سیریزا باید باشد، درون این بازتوزیع جهانی، این است که زندگی را حتی برای سرمایه‌داران واقعاً مولد آسان‌تر می‌کنه. این پیروزی واقعی سیریزا خواهد بود. اون‌ها می‌گن که نه تنها زندگی رو برای کارگران راحت‌تر کردیم که اگر سرمایه‌دار صادق و خوبی هم هستی، باید به ما رای بدید. او من حاضرم پیام سمت شما و نوعی صدای «سرمایه‌داران طرفدار سیریزا» باشم. این رویای من خواهد بود».

این جا است که رفورمیسم رقیق‌ننده را شاهدیم. در این جا با این دیدگاه مواجهیم که بعضی سرمایه‌داران خوب «مولد» هستند که می‌خواهند تولید کنند و بعضی سرمایه‌داران بد مدل گنگستری و مافیایی

حرف‌های ژیتک در مورد دولت یونان

از حرف‌های ژیتک در مورد دولت یونان است که می‌توانیم ببینیم او چقدر با درکی واقعی مارکسیسم فاصله دارد:

«سیریزا نباید دنبال انقلاب چپ دیوننه‌وار باشد. سیریزا باید حتی دولت یونان رو مدرنیزه کنه، بالاخره دستگاه موثری ازش بسازه و حتی دولت بورژوازی خیلی بهتر [باید همان کار شایسته‌ای رو کرد که طبقه‌ی سرمایه‌دار یونان قادر نبود برای خودش انجام بده]» (دقیقه‌ی ۵۸).

شکی نیست که رفیق ژیتک کتاب «دولت و انقلاب» (لنین را خوانده است. با خواندن نقل قول بالا، ما به این فکریم که آیا او با لنین موافق است و آن‌چه خوانده را به یاد دارد یا نه. در این نقل قول ما توهم‌های به شدت رفورمیستی ژیتک در رابطه با دولت یونان را می‌بینیم. او به روشنی فکر می‌کند دولت بورژوازی حاضر یونان به درد نمی‌خورد اما در چشم‌انداز او سیریزا «دولت بورژوازی بهتری» (ایجاد می‌کند. ما فرض می‌گیریم منظور او از این حرف دولتی موثر است که بوروکراسی و پارتی‌بازی و فساد و غیره را کنار می‌زند. این همگام با این دیدگاه او است که جایی در یونان بورژوازی صادق و مولد و مترقی پیدا می‌شود.

این است که، در منطق ژیتک، از آن‌جایی که «انقلاب کمونیستی» (را باید کنار گذاشت) و در نتیجه سیریزا نباید به دنبال سرنگونی سرمایه‌داری باشد (منطقی است که باید به سمت این بورژوازی باصطلاح «میهنی» (به عنوان متحدی ضرور در راه اصلاح دولت و توسعه‌ی اقتصاد رفت! تنها مانع دستیابی به چنین ائتلاف واقع‌گرایانه‌ای ظاهراً بخشی فرقه‌گرایانه از چپ است. و برای این‌که چپ این فرقه‌گرایی را کنار بزند، آن‌چه شاید لازم باشد، شلاق کسی است مثل [تاچر، چنان‌که او در همان گفتگو با] الفروتیپیا «می‌گوید! اما حدس می‌زنیم منظور او رهبری قوی در چپ است که می‌تواند وحدت را بر چپ تحمیل کند و آن‌را سر عقل بیاورد تا آن دیدگاه واقع‌گرایانه‌ای که ژیتک پیشنهاد می‌کند، اتخاذ کند.

ما می‌بینیم که ژیتک بی‌تعارف از سیریزا می‌خواهد سیاست آشتی طبقاتی اتخاذ کند. او می‌گوید به نیروی تصور و کنار زدن تابوها نیاز هست. ما مارکسیست‌ها اما هیچ وظیفه‌ای نداریم که موضعی جدا اشتباه و خطرناک را بپذیریم، حالا نیروی تصور هر کس که آن‌را تدوین کرده باشد. بر عکس، وظیفه‌ی ما افشای نقش مخربی است که این افکار می‌توانند داشته باشند. هم برای سیریزا و هم برای کل جنبش کارگری.

اول، باید از خود بپرسیم این «بورژوازی میهنی» (کیست و اصلاً وجود خارجی دارد یا نه و بالاخره می‌تواند منافع مشترکی با طبقه‌ی کارگر داشته باشد یا خیر.

وارد شدن به گفتگویی در مورد ائتلاف با بخشی از بورژوازی متفاوت از گفتگو در مورد تاکتیک‌هایی است که دولت چپ باید به کار ببرد تا مردان و زنان صاحب کسب و کارهای کوچک را که به خاطر بحران کنونی ورشکست شده‌اند جذب کند. مغازه‌داران کوچک، صنعتگران و کسب و کارهای کوچک با شرکت‌های بزرگ و طبقه‌ی حاکمه تفاوت دارند. آن‌ها خرده‌بورژوازی هستند که در شرایط عادی، بورژوازی بزرگ برای پشتیبانی سیاسی به آن‌ها تکیه می‌کند. اما در زمان‌های بحران شدید، این لایه‌ها با ورشکستگی و بی‌چیزی مواجهند. این لایه می‌تواند و باید توسط چپ فتح و جذب شود. اما این کار با ابداع «شبح» بورژوازی مترقی «میسر نمی‌شود. تنها راه فتح این لایه پیش گذاشتن جسورانه‌ی برنامه‌ای انقلابی است که شامل ملی‌سازی بانک‌ها و شرکت‌های بزرگ شود. مثلاً، با ملی‌سازی بانک‌ها و متحد ساختن آن‌ها در یک بانک دولتی مرکزی، می‌توانیم اعتبار ارزان به کسب و کارداران کوچک ارائه کنیم.

ژیتک که صحبت از بورژوازی «میهنی» می‌کند، منظورش طبقه‌ای اجتماعی با ساخت مبهم است. نوعی «بورژوازی مترقی» چنین طبقه‌ای قرار است لایه‌ای از صاحبان سرمایه باشد که مترقی است و حاضر است ثروتش را از طریق سرمایه‌گذاری بر تولید، در جامعه تزریق کند) و سرمایه‌اش را در بانک‌ها و حساب‌های خارجی جمع نمی‌کند (و اینگونه با کنار زدن بقایای کهن، مثل ارتباط قانونی بین دولت با کلیسا، جامعه‌ی یونان متحول می‌شود. روشن است که چنین طبقه‌ای هرگز در کل تاریخ سرمایه‌داری یونان وجود نداشته و امروز نیز بدون شک وجود ندارد. چنین طبقه‌ای امروز حتی در کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری هم، که بورژوازی در آن‌جا در گذشته نقشی مترقی بازی کرده، پیدا نمی‌شود. یک شاخص معین فقدان چنین طبقه‌ای در یونان امروز فقدان هرگونه نمایندگی سیاسی آن است. کسب و کار داران کوچک که علیه ترویکا واکنش نشان می‌دهند در واقع از این مایوسند که دولت دیگر نمی‌تواند در مقابل حملات سرمایه‌ی خارجی از آن‌ها حفاظت کند. آن‌ها در اوج استیصال یا به مردم‌فریبان راست‌گرا و احزاب راست افراطی) مثل «یونانی‌های مستقل» (یا «سحر طلایی» (رو می‌کنند و یا در بعضی موارد به سیریزا. در این‌جا مهم است تاکید کنیم که همکاری‌ای که رهبری سیریزا با «یونانی‌های مستقل» (پیشنهاد داده ریشه در هرگونه استراتژی سیاسی رو کردن به این بورژوازی باصطلاح «میهنی» (ندارد و ائتلافی ارتجاعی و فرصت‌طلبانه است که برای توده‌ی اعضای حزب، یاس و گیچی به بار می‌آورد. متأسفانه، اظهارات سطحی ژیتک، به جای ارائه‌ی شفافیت بر سر این مسائل) که باید وظیفه‌ی آن باشد (تنها پوششی «رادیکال» برای روش‌های ارتجاعی در اختیار می‌گذارد که ریشه‌شان، نه در افکار باصطلاح اصیل، که در تاکتیک‌های خائنانه‌ی جبه‌ی خلق‌گرای استالینیستی دهه‌ی ۱۹۳۰ است که برای جنبش خطرناکند.

موضع سیریزا نسبت به خرده‌بورژوازی باید چه باشد؟

به جای صحبت در مورد نزدیک شدن به بورژوازی» میهنی، «تمرکز بحث باید بر سر این سوال باشد که دولت چپ چگونه می‌تواند پشتیبانی یا حداقل پذیرش لایه‌های خرده‌بورژوازی جامعه را به دست بیاورد.

شکی نیست که چپ پس از به قدرت رسیدن نیازمند تشکیل ائتلاف خواهد بود. اما، اولین وظیفه‌ی بنیادین این دولت باید سازماندهی و دادن صدا به طبقه‌ی کارگر باشد. هرگونه بحث در مورد ائتلاف بدون این پیش‌شرط بنیادین معنی ندارد. فتح لایه‌های خرده‌بورژوا با تسلیم در مقابل سیاست‌های آن احزاب بورژوازی که در واقع از پشتیبانی دائم در هیچ بخشی از جامعه برخوردار نیستند میسر نخواهد شد. تنها راه پیش رو برای دولت چپ اعمال پایدار برنامه‌ی طبقه‌ی کارگر است که تنها می‌تواند برنامه‌ی انقلاب سوسیالیستی باشد. ملی‌سازی نظام بانکی و فرماندهی عالی اقتصاد برنامه‌ای نیست که با طبقات متوسط خصومت داشته باشد. درست بر عکس. این تنها راه کنترل جریان اعتبار و ممکن ساختن برنامه‌ریزی بازسازی تولید در کشور است. چنین اقدامی جرعه‌ای از هوای تازه برای طبقات متوسط خواهد بود که در حال حاضر زیر بار شرکت‌های انحصاری خرد می‌شوند.

بر خلاف آن‌چه ژیزک ظاهراً می‌اندیشد، طرفداری از «انقلاب کمونیستی» به معنی فرقه‌گرایی نیست. برعکس، وقوع رویدادهایی که مشخصه‌ی انقلابی دارند در کشورهای مختلف نشان می‌دهد که ما نه با رویدادهایی منزوی و محلی که با بروزهای بحرانی عمیقی از سرمایه‌داری به مثابه‌ی کل روبرو هستیم. جنبش‌های انقلابی که در دوره‌ی گذشته در کشورهای هم‌چون ترکیه و برزیل و حتی بیشتر از آن در مصر و تونس دیده‌ایم همگی خبر از خواست عمیق توده‌ها به تغییر می‌دهند. در تمام این موارد، توده‌ها خواسته‌هایی را مطرح کرده‌اند که عملاً با تداوم سرمایه‌داری سازگار نیستند. آن‌ها اشتغال و خدمات درمانی خوب و آموزش و پرورش خوب و دستمزدهای شایسته و امثالهم می‌خواهند. این یعنی این‌که به طور عینی در مسیر برخورد با نظام قرار گرفته‌اند. توده‌ها در ابتدای کار شاید به این تصور باشند که این خواسته‌ها را می‌توان بدون به چالش کشیدن بنیان نظام به دست آورد اما آن‌ها از طریق تجربه و مبارزه به این نتیجه‌گیری می‌رسند که کل نظام را باید کنار زد. سوالی که باید به آن بپردازیم این است که آیا چپ در اروپا و سراسر جهان می‌تواند به تحلیل این پدیده بنشیند، مسیر صحیح را اتخاذ کند و طبقه‌ی کارگر را نه فقط در یونان که در سازمانی بین‌المللی رهبری کند که خود را بر بنیان‌های محکم مارکسیسم، که بیش از هر زمانی به‌روز است، استوار کند؟

اسلاووی ژیزک سخنرانی محبوب با حرکات جسورانه‌ی صورت و اداهای مداوم است که از شوخی‌های تحریک‌کننده و افراط زبانی استفاده می‌کند اما ظاهراً قادر به درک جوهر اوضاع در یونان نیست. او علاوه بر پشتیبانی‌اش از سیریزا، کل برنامه‌ی رهبری حزب را بی‌هیچ انتقادی اتخاذ می‌کند و بدین‌سان توجه‌گر ایدئولوژیک آن شده است. او با زرق و برق «فیلسوف رادیکال» از تمام سیاست‌های اشتباه رهبری سیریزا پشتیبانی تئوریک می‌کند. اما علیرغم خواست خودش، رادیکالیسم او ناپایدار است و مخرب‌ترین محافظه‌کاری، یعنی محافظه‌کاری آشتی‌طلبانه، را پنهان می‌کند که سنگ بنای تمام سیاست‌های سوسیال‌دموکرات‌ها است. این آن چیزی نیست که صف اعضای سیریزا و کارگران و جوانان یونان به طور عموم نیازمند آن هستند.

«گرایش کمونیستی سیریزا» (می‌فهمد که توده‌ها به این حزب روی آورده‌اند و به آن امید بسته‌اند و همچنان پشتیبان آن خواهند بود و منتظر تغییرات چشمگیر در زندگی‌شان هستند. اما، اگر این انتظارات برآورده نشود، این گفته‌ی ژیزک که سیریزا «راه‌حلی سریع وعده نمی‌دهد» چندان اسباب آرامش خیال آن‌ها نخواهد شد. برعکس، امکان دارد او نیز طعمه‌ی خشم آنان شود.

از نظر «گرایش کمونیستی» «تنها گزینه‌ی واقع‌گرایانه برای سیریزا این است که زیر فشارهای بورژوازی خم نشود و برای دولت چپ) با پیشنهاد جبهه‌ی متحد به حزب کمونیست یونان (مبارزه کند که دولتی انقلابی خواهد بود که برنامه‌های سوسیالیستی اجرا می‌کند و اقتصادی ملی‌سازی‌شده و با برنامه‌ریزی دموکراتیک برقرار می‌کند. چنین دولتی توضیح خواهد داد که برای تضمین اشتغال، دستمزدهای شایسته، خدمات درمانی خوب، مدارس خوب و بهبود عمومی در شرایط زندگی برای مردم کارگر، ثروت بورژوازی بزرگ، بانک‌ها و شرکت‌های بزرگ باید تحت سیطره‌ی عمومی در آید. ژیزک هر فکری که کند، هیچ راه دیگری موجود نیست.

آیا شکی در کار است که اگر رهبران سیریزا این حقایق را توضیح می‌دادند، با توجه به اعتبارشان و در ضمن با توجه به خواست سوزان تغییر از سوی توده‌ها، تحول سوسیالیستی موفق یونان ممکن می‌بود؟ و ژیزک، به جای استفاده از شهرتش برای حمایت از عقب‌نشینی رهبری سیریزا، بهتر است از این شهرت برای توضیح افکار حقیقی مارکسیسم استفاده کند. او گفته که می‌خواهد نه تنها پیروزی سیریزا در انتخابات که تداوم این پیروزی و در قدرت ماندن آن‌را ببیند. راه دست یافتن به چنین هدفی انجام تحول سوسیالیستی حقیقی در یونان و گرفتن قدرت از دست بورژوازی است. چنین تحول فوقی راه پیشروی برای انقلاب سوسیالیستی در اروپا و سراسر جهان را مشخص می‌کند.